



سخنی

مجاہد افغان

مؤلف: مولانا نور الحق صاحب



سُفُنَى بَايْهَادِ اَنْفَانِ

مکتبہ قیام (لاہور)
A. E. P. O.
Shah (Punjab)

الحاج مولانا نور الحق

مشفحات این کتاب:

نام کتاب: سخنی با مجاهد افغان

نویسنده: دانشمند محترم مولانا نورالحق

مہتمم: عبدالحق

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

سال چاپ: ۱۳۷۶

محل چاپ: مطبعہ دولتی

حق چاپ محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خواننده عزیز رساله را که مطالعه میکنی بازتاب جهاد مقدس افغانستان است و قتیکه آثار انحراف جهاد از خط (و ان هذا صراطي مستقیماً) مشاهده میشود نویسنده مجاهد را نصیحت و توجیه میکند که توجه کسی بودی و هدف تو بس عالی بود و جهان بینی تو همه چیز را در خود ذخیره کرده، خود را بازیاب زیرا گم کرده تو در دامنت چهره نمایی میکند. این چیست که طفلانه باین و آن مینگری

آمد سحر آن دلبر خونین جگران
گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران
شرمت بادا که من بسویت نگران
باشم تو نهي چشم بسوي دگران
فلة العزة و لرسولة و للمؤمنين
والسلام علينا و علي عباد الله الصالحين،،

تقریفة

قسم به زمان که هر آینه آدھی در زیان است

سوره عصر آیه ۱-۲

در عصري که ما امرار معیشت میداریم ، سراب های کذایی تمدن ، اخلاق ، دین ، توقیر ، ایثار همنوع پروری ... و همه شئون مقدس ما را تحت شعاع خود قرار داده است . در عصري که ما امرار معیشت میداریم با یک نسل؟ در شرف سقوط به پرتگاه هستیم که امش را عیاران غرب جلوه های تمدن مسما نموده اند .

در عصري که ما امرار معیشت میداریم انسان غربی در شرف تکرین تکنالوژی ، تکنیک و انسان شرقی در تداوم افتراق جدایی از اخلاق ، دین تهذیب و تأدیب میباشد . در عصري که ما امرار معاش داریم بشر غربی توأم با انسان شرقی آهسته ، آهسته از بستر فطرت خلقت تبعید میشود و دارد در منجلاب مصایب که تمدن می نامند ش غریق گردد . در عصري که ما زنده گمی میداریم بشر مومن و متعقد به آرمان های اسلام مکلف است به یاری و استعانت انسانهای زیان زده ، بیگانه پرور ، گمراه با تصمیم آهتین متوصل به دعوت ، ارشاد و مبارزه شود ، روی همین اصل ایکاش این رساله کوتاه ولی بامحتوا را دعوت نام میگذاشتند ، زیرا خواننده آنچه را که میخواند دعوت است .

و ایکاش رساله در موعد که برشته تحریر آمده بود به زیور چاپ آراسته می گردید .

حقیقت که در زمره بدیهات است اینست که : ملت مومن مجاهد افغانستان در راستای تعمیم اهداف مقدس جهاد علی الرغم همه دسایس استعمار «سرخ» بپا ایستاده و بر دشمن محیل و مکار درس تاریخی داد . ملت مسلمان افغانستان به یاری خداوند توانا بساط استیلا و استبداد ، استکبار جهانی را جمع کرد هر چند ملت مسلمان افغانستان آزادی را به بهای خون یک و نیم میلیون شهید معلول کمایی کرد ولی بها و ارج آزادی و دفاع از حریم مقدس اسلام پر بهاتر از همه بود .

علی ای حال ، در چنین عصری مجاهد نستوه و مسلمان شامل معرکه جهاد و مصاف
بر علیه استکبار و استبداد شد . در چنین عصری به مدد و توفیق خداوند متعال پایمردی
و ایثار فرزندان شجاع و مسلمان مردم افغانستان استکبار شرق با همه ساز و برگ
نظامی اش توأم با ایادی مزدور و ددمنش محکوم به شکست ابدی و دائمی شد .

روی همین اصل نویسنده صاحب بصیرت و بادید ژرف و نگرش مشخص که از دینامیزم
و پویایی اسلام دارد و مجاهد یعنی ابرمرد « صاحب ایمان تقوا و ایثار را » جهت
شکوفایی اسلام دعوت به مبارزه میدارد . مبارزه با ایادی استعمار مبارزه با الحاد و
مبارزه بخاطر تعمیم آرمانهای سترگ اسلام عزیز!

با استنباط و اتکا در محتوا این رساله به این نتیجه میرسیم ، مولف بادید
موشگافانه که از ایدلوزی اسلام دارد میخواهد مجاهد افغان را از دینامیزم و پویایی
اسلام که شامل و حامل حکمت ، تعبد ، تصوف ، پیام و ... قوانین راسخ محکم الهی
است مشعر سازد تا مجاهد افغان در تحت شعاع مظاهر فوق و باتمسک به ارشادات قرآن
راه خود را در مسیر زنده گئی معین نماید .

مولف بادید و آگاهی که از متن و محتوا قرآن داشته ، به طور مستدل ارجیحت
جهاد را در مقابل با کفر زدایی در قالب عبارات شیوا و شزین ابراز داشته ضمناً با تمسک
به کلام الهی و سنت نبوی (ص) مومن هدفمند را به تحریک ، خودسازی ، قیام و مبارزه
دعوت میدارد .

(خداوند تغییر نمیدهد احوال قوم را تا تغییر ندهند احوال نفس های خود را)

موصوف بخوبی یافته است که انگیزه ایستا و سکوت مسلمانان در تابعیت از مسیر
ها اعوجاج است که اسلام آنها را به طور حتم منتفی میسازد . لذا مسیر های نجات و
سعادت دارین مجاهد مسلمان را شمرده و در نتیجه اتحاد ، همدلی و اخلاص را بین
برادران مسلمان هدف میدهد ، تا باتوصل به ایمان راسخ در راستای حصول اهداف
پیشگام و پیروز باشند .

در خاتمه مطالعه این اثر با ارزش را که حامل واقعیت هاست به خواننده تاکید
میداریم زیرا دعوت انسان را از مسیر زیان زده گئی بحران معنویت ، تشدد فکری و
اوهام کذایی به صوب واقعیت های طبیعی که انسان را از مرز زیان زده گئی تا ژرفنا
طمانیه و آرامش قلبی میرساند ، رهنمای مینماید .

طالب العلم خادم احمد «حقیقی»

رئیس مؤسسه نشراتی انیس

خدایا بصیرت ما را آن بینش عطا فرما تا در آئینه کون ترا مشاهده کند ای
ذاتیکه جمالت حیرت آفرین و بسوی ادبگاہ جلال رهنمایی میکند بر برگزیده -
گانت درود و رحمت فرو فرست .

سخنی با مهاجر افغان

ای مهاجر افغان این تو بودی که بعد از چهارده قرن سنت هجرت را احیا
کردی حضرت رسول الله «ص» و اصحاب او رضی الله عنهم را اسوه قرار دادی
و به ندای پروردگار تعالی و تقدس « یا عبادي الذین آمنوا ان ارضی و اسعة
فایای فاعبدون » « ۱ » ای بنده گان من زمین من فراخ است مرا پرستش کنید
لبیک گفتی و از همه تعلقات و ارستی مساکن مرضیه ترا بخود مشغول نکرد
مألوفات دیار ترا متقاعد نساخت آنقدر با خدای خویش پیمان محکم بستنی که
سختی های خانه بدوشی جوش غرورت را فرونشاند اقامت دز کلبه های محقر
برایت گوارا شد تو بامید « و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً
کثیرا وسعة » « ۲ » کسی که هجرت کند در راه خدا مییابد شکست بینی های
بسیاری و فراخی و یا فتی آنچه را خواستی حالا وقت آن است که با ستحکام
هجرت خود همت گماری و یک قدم فراتر روی و از وطن رذایل نفسانی هجرت و
به مقام سجایای حمیده اقامت گزینی تا مصداق حدیث نبوی که در باره مهاجر
فرمود: (المهاجر من هجر ما نهی الله عنه) مهاجر کسی است که ترک کند آنچه

« ۱ » پاره ۲۱، سوره عنکبوت آیه ۵۶،

« ۲ » پاره ۵، سوره الن آیه ۱۰۰،

ARIC

B

3.522

800

8946

ادنیات حکومت نیشنل آفیس



سوس: مرحوم محی الدین آیس
سال تاسیس: ۱۳۰۶ شمسی



پایب علیہ رویتی

را پروردگار نهي کرد.

در حديث آمده که اولين گروهی که داخل بهشت میشوند فقراء و مهاجرين هستند آنچنان کسانی که کار های سخت بآنان انجام میشود و قتيکه آنان امر شود میشوند و اطاعت میکنند و اگر باشد برای یکی از آنان حاجتی برای صاحب قدرتی حاجتش بر آورده نشود تا میبرد و آن آرمان را با خود در سينه دارد، بعد روز قيامت پروردگار جنت را ندا میکند باینکه بیا میآید بازینت ها و آرایش های خود پس میگوید پروردگار کجاست بندگان من که جهاد کردند در راه من و اذیت کشیدند در راه من، پس میآیند فقراء و مهاجرين، پس میگوید پروردگار بایشان که داخل شوید بهشت را بدون حساب و عذاب پس داخل میشوند بهشت را پس میآید ملکوت و سجده میکنند خدای را و عرض میکنند که کیست اینان که بر گزیدی ایشان را بر ما میگویند پروردگار که اینان بنده گان من هست، که جهاد کردند در راه من و اذیت کشیدند در راه من و شهید شدند در راه من، ملکوت داخل میشوند به قصر های آنان و برایشان سلام میکنند پاکیزه و جاوید باشید بار خدایا بما آن توفیق را عنایت کن تا مهاجرانی باشیم شایسته آن که بنده خود خطاب کنی، الهی اگر یکبار بگوئی بنده من : از عرش بگذرد خنده من.

سخنی با مجاهد افغان :

ای مجاهد! این تو بودی که با پروردگارت معامله کردی و جانت را بخدای خویش فروختی و رضای او تعالی را خریدار شدی و یقین داشتی که در این تجارت سودی نصیب خویش خواهی ساخت که جهان و جهانیان در برابر آن ارزشی ندارند اما کی ترا درین بازار رهنمایی کرد و درین میان دلالت که بود این همان طنین لذت بخشی بود که وقتی چشم بجهان گشودی در گوشت سروده شد مادرت ترا باغوش گرفته و بامام مسجد داد تا بانگ توحید را از طریق

گوش در قلب معصومت که صدف و ار دهان گشوده بود تا این نغمه حیات بخش را فرا گرفته و با امانتی که از عهدالست در خود داشتی و امام مسجد در آخرین لحظات پدرو حیات تلقین میکند به پروردکار خویش عرضه داری، بلی همین زمزمه، حیات بخش بود که طلسم قدرت ها را پیش چشمت در هم شکست و ترا با عزمی وارد میدان ساخت که با آن چوب دست شبانی و ابزار زراعت با استقبال توپ، تانک، طیاره، دشمن شتافتی و برای حفظ اسلام و حراست از ناموس و آزادیت شالوده، جهاد را بر اساس قرآن ریختی آن اساسی که نیاکانت از استنباطات امام ابو حنیفه «رح» و یارانش رحمهم الله تعالی آموخته بودند و با عرفان پیر هرات و حکیم غزنه و جلال الدین بلخی قدس اسرار هم عجین شده بود زمانیکه هنگامه سازیت گوش ها را پر کرد و سلحشوریت را جهانیان مشاهده کردند قدرتی های رقیب بتو همدردی نشان دادند و ترا بانواع اسلحه مدرن مجهز ساختند اما مقصد شان دلسوزی بتو نبود بلکه درین کار دو هدف داشتند یکی از پای در آوردن دشمن در صحنه رقابت های جهانی، دوم دور ساختن از منبع قدرتی که همان قدرت مافوق حس و متکی ساختن بخود (قدرت های رقیب) برای هدف دومی سرمایه گذاری های زیاد و اهمیت بسیار قائل شدند زیرا میترسیدند که اگر مسلمین بحیات اولیه خود باز گردند و بحیث یک قدرت جهانی عرض اندام کنند شرابین حیاتی جامعه، باصطلاح متمدن (نفت) مشرف بر قطع خواهد بود و دیگر تسلط خود را بر عامل حیات مجتمع صنعتی از دست خواهند داد و منافع دیگر، بناً برای تشویه وجهه، مکتب وحی مطابق (و کذالك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن يوحى بعضهم الي بعض زخرف القول غرورا) «۱» همچنین ما گردانیدیم برای هر پیغمبر دشمنانی شیطان های انسی و جنی که بطریق وسوسه القا

میکنند بعضی ایشان بسوی بعضی دیگر سخنان بظاهر آراسته تا فریب دهند تبلیغات مزخرفه براه انداختند و تا حدی هم خود را موفق می یابند زیرا از آرایش های فریبنده شان تغییر سیمای اسلام است که درین باره توضیح خواهیم داد .

اما تو ای مجاهد عزیز! از مزخرفات دیگران چشم به پوش و سعادت را در خود جستجو کن لختی به محدودهء جغرافیایی کشورت بیندیش خواهی دید که آنچه در روی زمینت قرار گرفته چه ثروت عظیم است تا چه رسد بآنچه که در زیر زمینت ذخیره شده .

لحظهء بر یکی از کوه پایه های وطنت ایستاده شو و نقشه طبیعی افغانستان عزیز را معاینه کن در خواهی یافت که چه قدر آب از آسمان فرا میگیرد و با تشکیل رود خانه ها منبع فیض و عامل حیات ملل مجاور خود میگردد .

خروش دریای اتک از پنجشیر تست ، هامون سیستان از هیرمند تو فیض وجود میگیرد، هری رود و آمو دریاست که حصه از آسیای مرکزی را شاداب و سرسبز میکند، هم زمان با این دانش که خانه ات واسطهء فیض (و جعلنا من المأكل شیء حی) گردانیدیم از آب هر چیز را زنده مادهء حیات برای همسایگان گشته این را نیز مطالعه کن که وطنت در استفاضه و افاضه حیات معنوی چه موقف داشته :

سکه که در یثرب و بطحی زدند نوبت دوم به بخارا زدند

اشاره بگسترش عرفان در آسیای مرکزی است .

طریقه چشتیه از چشت هرات بشبه قاره هند منتقل و شیخ معین الدین حسن اجمیری «رح» از اساطین این طریقه در اجمیر دهلی لقب نبی الهند پیغمبر

هندوستان را در می یابد و تا امروز ملیون ها در عرس شیخ فرید گنج شکر «رح» از کاسهء چو بینش فیض دریوزه میکنند و مولانا جلال الدین بلخی «رح» از بلخ (مزار شریف) راهی روم و در مسیر با پدر بزرگوارش در نیشاپور با شیخ فرید الدین عطار ملاقات میکند و در روم باعث تشیید مبانی خلافت ترک های عثمانی میشود که تا درین اواخر تاج گذاری سلطان عثمانی توسط سجاده نشین طریقه مولویه مرسوم بوده و شمشیر حمائل کردن سلطان در مزار حضرت ابی ایوب انصاری رضی الله عنه اولین مهمان دار پیغمبر «ص» در مدینه که ضریح مبارک در قسطنطنیه واقع است رایج بوده و این سنت های حسنه اسلامی توسط اتاتورک از بین رفت و طریقه نقشبنده توسط مولانا یعقوب چرخي (چرخ لوگر) و خواجه باقی با الله قدس الله ارواحهم به شبه قاره هند منتقل شد. عمل عرفا درینجا غالباً بر فقه حنفی استوار بوده فقاهت حنفی مستنبط از کتاب و سنت و اجماع و قیاس که بر اصول موضوعهء امام ابو حنیفه و یارانش رضی الله عنهم مبتنی بوده که امثال غیاث الدین مرغینانی صاحب هدایه رحمه الله تعالی را بجامعهء اسلامی تقدیم کرده، میگویند در سمرقند مقبره بوده بنام مقبرهء محمدیین مدفن چهار صد محمد نام که هر یک در فقه حنفی صاحب تألیف و افتأ بوده و قتیکه صاحب هدایه فوت شد مشوره کردند که او اهلیت دفن درین قبرستان را دارد یا ندارد، این حکایت بعد از آشنایی بکتاب هدایه نشان میدهد که فقاهت حنفی درین مناطق تا چه حد بکمال تحقیق رسیده بوده و همراه با خلافت عثمانی به ترکیه میرود .

درینجا سر انتقال خرقة حضرت رسول اکرم «ص» بدیار تو برایت واضح میشود که در هر چهار شهر عمده کشورت اثری از خواجه کائنات «ص» بحیث نقطه فیض وجود دارد .

لباس پوشنده عورات و سوآت و ظاهر کننده جمال و زینت آدمی ست (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی) ای فرزندان آدم هر آینه ما فرود آوردیم بر شما لباسی که به پوشد شرمگاه شما را و فرود آوردیم جامه های زینت را و لباس پرهیزگاری .

پیکر های جوامع بشری هم صاحب عورت و زینت میباشد، ظلم و تعدی بی نظمی و انحطاط اخلاقی عورت حاکمیت ملکات جمیله و بکار بستن اخلاق متعالیه تا سرحد مدینه فاضله، زینت میزان پوشش عورت جوامع بشری و ظهور زینت سلطه و ازاع دینی است، تحقق مدینه فاضله در گرو اعتقادات عملیات حقه آسمانی است و این مسئله در عصر تمدن در شرف تصویب است .

پس ای مجاهد عزیز انتقال خرقة خیر البشر علیه افضل الصلوات والتحیات بیدار تو دلیل گسترش علم و عرفان و فراگیری معنویت بوده روحانیت علم نزیل قالب لباس میشود « ۱ » عن ابي سعید قال قال رسول الله «ص» بینا انا نائم برأیت الناس يعرضون علي و علیهم قمص منها ما يبلغ الله و منها ما دون ذلك و عرض علي عمر بن الخطاب و علیه قميص يحره قالوا فما اولت ذلك یا رسول الله قال الدین (متفق علیه) از ابي سعید «رض» گفت فرمود رسول خدا «ص» هنگامیکه خواب بودم دیدم مردم را که عرض میشد بر من و برایشان پیراهن ها بود که از آنها تا سینه میرسید و از آن ها کمتر از آن و عرضه شد بر من عمر بن الخطاب و بر او پیراهنی بود که میکشید او را صحابه عرض کردند چه تأویل کردی ای رسول خدا این خواب را گفت دین

تو میدانی که علوم منزله آسمانی از لحاظ انقیاد دین و از لحاظ نوشتن ملت ...

ای مجاهد عزیز! ای قهرمان عصر! بعد از آنکه به نبذی از ثقافت دینی و گوشه از موقف علمی خود آگهی اجمالی حاصل کردی و شمه از وضع اقتصادی و نمونه از ذخایر حیاتی خود اطلاع ابتدائی بدست آوردی توجه کن که سرزمین تپه شخصیت ها و خانواده هایی بدامن خود تریبه و بجامعه اهدا کرده که در تحولات مؤثر بوده، اسره غزنویان در غزنه، تمیوریان در هرات، طاهریان در پوشنگ (زنده جان)، غوریان از غورو صفاریان از زرنج ... که تفصیل از تاریخ دریافت میشود .

و فرامش مکن که نیاکانت بهیچ شکلی از اشکال تأثیر پذیر نبودند، راد مرد بودند و آزاد منشی را برایت بارث گذاشتند، جنک میوند از تو چندان دور نیست که میراث خود سنجیه آزاد زیستن را خوب حفظ کردی دین خود را در برابر میراث خود ادا کردی بپا خواستی و لشکر های متجاوز روسی را که از هوا و زمین بر تو هجوم آوردند از سر زمین خود بیرون رانیدی، مکتب کمونیزم را بلرزه افگندی و در اروپا و اسیا عملا متلاشی ساختی و این شجره خراب را از اماکن اسلامی مشرف بر استیصال کردی، بعد از این وقت آن فرا رسیده که همه چیز را از خود بخواهی اسلام را از کتب فرسوده و دفن شده در ویرانه های کشورت جستجو کن و بر همین اساس اسلام خود را اعمار کن، اقتصاد خود را از رود خانه های سرشارت باز سازی و سرو سامان ده و بکاوش سینه های دشت و دامن کوه های میهنت دینه ها و ذخیره های طبیعی را بیرون و خود را از جهانیان بی نیاز کن و بدان که آنچه تو بالقوه در اختیار داری کشور های غنی و ثروتمند جهان در اختیار ندارند .

سال ها دل طلب جام جم از ما میکرد = آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
ای مجاهد بهوش باش که زمانی که بعنوان مجاهد خطاب میشوی چه

تمثالی از تو در ذهن صورت می‌بندد همان تمثالی که رسول ص «ص» ترسیم کرده
 «المجاهد من جاهد نفسه» مجاهد کسیست که با نفس خود جهاد کرده، من قاتل
 لتكون كلمة الله هي العليا، کسیکه قتال میکند تا کلمه خدا بلند باشد (من
 یثري نفسه ابتغاء مرضات الله) کسیکه می‌فروشد نفس خود را به طلب رضای
 خداوند (من یحب لآخیه ما یحب لنفسه و من یکره لآخیه ما یکره لنفسه)
 کسیکه دوست دارد برای برادرش آنچه دوست دارد برای نفس خود مکروه داند
 برای برادرش آنچه مکروه دارد برای نفس خود. شخصیت خود را بشناس تا
 خدای خویش را شناخته باشی (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کسیکه نفس خود
 را شناخت خدای خویش را شناخته و این میسر نیست تا سر در جیب تفکر فرو
 نبری و ارزش سجایای درونی خود و جامعه خود را ندانی
 بکنعان هوس گردی ندارد یوسف مطلب: مگر در خود فرو رفتن کند ایجاد
 چاه آنجا و این مکارم جمیله که خود و جامعه، تو بآن امتیاز داده شده رارموز
 خودی میگویند.

برای فهم بیشتر مزایای خودی با هم گوش بسرود های اقبال میدهیم:

ملت نو زاده مثل طفلک ست
 طفلکی از خونیشتن نا آگهی
 بستنه با امروز او فرداش نیست
 چشم هستی را مثال مردم است
 صد گره از رشته خود وا کند

طفلکی کو در کنار ما فک ست
 گره ر آورده خاک رهی
 حلقه های روز و شب در پاش نیست
 غیر را بیند و از خورد گم است
 تا سر تار خودی پیدا کند

گرم چون افتد بکار روزگار
 نقش ها بردارد و اندازد او
 فرد چون پیوند ایامش گسیخت
 قهرم روشن از سواد سرگذشت
 سرگذشت او گز از یادش رود
 نسخته بود ترا ای هوشمند
 ربط ایام است ما را پی‌رهن
 چیست تاریخ ای ز خورد بیگانه ای
 این ترا از خویشتن آگه کند
 روح را سر مایه ناب ست این
 همچو خنجر بر فسانت میزند
 وه چه ساز جان نگار دلپذیر
 شعله افسرده در سوزش نگر
 شمع او بخت امم را کوکب ست
 چشم پر کاری که بیند رفته را
 باده، صد ساله در مینای او
 ضبط کن تاریخ را پاینده شو
 دوش را پیوند با امروز کن
 رشتته، ایام را آور بدست
 سر زند از ماضی توحال تو
 مشکن از خراهی حیات لازوال
 موج ادراک را مسلسل زنده گی ست

این شعور تازه گردد پایدار
 سرگشت خویشت را میسازد او
 ششانه ادراک او دندان ریخت
 خود شناس آمد زیاد سرگذشت
 باز اندر نیستی گم میشود
 ربط ایام آمده شیاره بند
 سوزنش حفظ روایات کهن
 داستانی قصه ای افسانه ای
 آشنای کار و مگرد ره کند
 جسم ملت را چو اعصاب ست این
 باز بر روی جهانت میزند
 نغمه های رفته در تارش اسیر
 دوش در آغوش امروزش نگر
 روشن از وی امشب و هم دیشب ست
 پیش تو باز آفریند رفته را
 مستی پارینه در صهبای او
 از نفس های رمیده زنده شو
 زنده گی را مرغ دست آموز کن
 ورنه گردی روز کور و شب پرست
 خیزد از حال تو استقبال تو
 رشتته ماضی ز استقبال و حال
 می کشان را شور غلغل زنده گی ست

۱. گر کسی

ترا مشوش و خاطر پریشان سازد که تاکید گذاردن بدرک خودی و باز یابی هویت
 ملی حمیه جاهلیه بوده و رنگی از ارتجاع داشته و بتوصیه های اسلامی سازگار
 نیست تشویش مرفوع میشود، ما به الاشتراک طوائف بشری و رشته پیوند
 اقشار انسانی که زیر بنای هر تشکل میباشد یا انتصابی ست که آفرینش همراه

داشته مانند پیوند های نژادی یا اکتسابی ست مانند مصاهرت ها (خویشاوندی)، سازمان و ... خود پیروند در حد ذات خود محمود و در نظام آفرینش مطلوب است

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

حسن و قبح خوبی و زشتی که هست در نحوه استفاده آن هست اگر تفاخر جاهلاته و تناصر ظالمانه باشد مذموم ست و اگر صلهء رحم باشد وصلهء آن فریضهء هر مسلمان و قطیعهء آن گناه و آیات قرآن بآن ناطق ست و احادیث رسول الله «ص» آن را واضح کرده و طرف محمود و مذموم آن را بیان کرده .
عن النبي «ص» قال ان الله و قد اذهب عنكم عبية الجاهلية و فخرها بالآباء انما هو مؤمن تقى او فاجر شقى الناس كلهم بنوادم و ادم من تراب « ۱ » خداوند برده است از شما نخوت جاهلی را و فخر به پدر ها را جز این نیست که آن پدر یا مؤمن پرهیز کار است یا بدکار بدبخت مردمان همه فرزندان آدم است و ادم از خاک . عن ابي عقبة و كان مولي من اهل فارس قال شهدت مع رسول الله «ص» احدا فضربت رجلا من المشركين فقلت خذها مني و انا الغلام الفارسي فالتفت اليّ فقال هلاقت خذها مني و انا الغلام الانصاري « ۲ »

ابی عقبه از موالی فارس بوده گفت حاضر شدم با رسول الله «ص» غزوهء احد را پس زدم مردی را از مشرکین پس گفت بگیر از من و من غلام فارسی هستم التفات کرد پیغامبر «ص» بسوی من پس گفت چرا نگفتی بگیر از من غلام و من غلام انصاری هستم .

عن جبیر بن مطعم ان رسول الله «ص» قال ليس منا من دعا الي عصبية

« ۱ » ابي هريرة مشكوة ص ۴۱۸

« ۲ » عن عبدالرحمن ابن ابي عقبه مشكوة ص ۴۱۸

وليس منا من قاتل عصبية و ليس منا من مات علي عصبية . از جبیر بن مطعم که به تحقیق رسول خدا «ص» فرمود از ما نیست کسیکه بخواند بسوی عصبیه و نیست از ما کسی که قتال کند از روی عصبیه و نیست از ما کسی که بمیرد بر عصبیه .

عن واثلة بن الاسقع قال قلت يا رسول «ص» اما لعصبية قال ان تعين قومك علي الظلم . از واثله بن الاسقع گفت گفتم یا رسول الله «ص» چیست عصبیه گفت اینکه یاری دهی قوم خود را بر ظلم .

عن امرأة يقال لها فسيلة انها قالت سمعت ابي يقول سألت رسول الله «ص» فقلت يا رسول الله امن العصبية ان يحب الرجل قومه قال لا و لكن من العصبية ان ينصر الرجل قومه علي الظلم .

از زنی که فسیله گفته میشد گفت شنیدم پدرم را که میگفت سؤال کردم از رسول خدا «ص» که آیا از عصبیه هست که شخصی دوست داشته باشد قوم خود را گفت نه مگر از عصبیه هست که یاری دهی قوم خود را بر ظلم .

عن سراقه ابن مالك بن جعثم قال خطبنا رسول الله «ص» فقال خيركم المدافع عن قومه ما لم يأتهم « ۱ » .

سراقه میگوید خطاب کرد ما را رسول خدا پس گفت بهتر شما کسی است که از قوم خود دفاع میکند مادامیکه گناه نکنند .

از مجموعهء احادیث مذکوره چنین بر می آید که عصبیت نهی شده همان تفاخر جاهلاته و تناصر ظالمانه میباشد و گر نه از رسول الله «ص» به ثبوت رسیده که در غزوه حنین اصحاب منهزم شدند و مشرکین آنحضرت را به محاصره گرفتند از بغله خو فرود میخواند انا النبي لا کذب انا بن

« ۱ » احادیث فوق همه از مشكوة ص ۴۱۸

عبدالمطلب»^(۱) من پیغمبرم دروغ نیست من پسر عبدالمطلب هستم و شیخ دهلوی این را از افتخارهایی دانسته که بر سبیل تذکر بنعمه الله هست و نیز در شرح حدیث فمن معادن العرب تسألونی قالوا نعم قال فخیار کم فی الجاهلیة خیار کم فی الاسلام اذا فقهوا «۲» پس از معادن عرب سؤال میکنید مرا گفتند بلی فرمود پس بهتر شما در جاهلیت بهتر شما در اسلام است زمانیکه فقیه شوند شیخ دهلوی قبائل را در حال جاهلیت مانند معادن طلا و نقره دانسته که در معدن مخلوط بخاک و مواد کثیفه هست و بعد از استخراج ذوب، تصفیه و زرو سیم خالص میشوند قبائل نیز بعد از اسلام تصفیه انسان های خالص میشوند توضیح قبایل در اصل خلقت دارای صفات متمایزه هستند از قبیل شجاعت سخاوت و ... در حال جاهلیت این صفات مخلوط بکثافت های کفر و کدورت های شرک تصفیه انسان های خالص و ناب میشوند. این اثر های شرک و کثیفه که اسلام آوردند و در بومه، مکتب و حی گذاشته شدند از کثافت های کفر و کدورت های شرک تصفیه انسان های خالص و ناب میشوند. این اثر حکمت بعثت آنحضرت میباشد. بعثت لا تمم مکارم الخلاق «۳» فرستاده شدم تا تمام کنم اخلاق کریمه را و ازین مشکوفایی استعداد نیز تعبیر میشود.

آیه کریمه «یا ایها الناس انا خلقنا کم من ذکر و انثی و جعلنا کم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر کم عند الله اتقاکم» «۴» ای مردمان هر آینه آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن و ساختیم شما را جماعت ها و قبیله ها تا شناسان شوید یکدیگر را هر آینه گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگار ترین شماست. پروردگار تعالی و تقدس حکمت تشکیل قبایل را شناسائی یکدیگر بیان فرموده و برتری را از آن تقوی ساخته و این تذکرست برای جنبه مثبت جمعیت ها

«۱» هر دو حدیث مشکوٰۃ ص ۴۱۷

«۲» حدیث سوم منبرج آن را فعلاً در حافظه ندارم

«۴» سوره حجرات آیه ۱۴

یعنی تقوی هست که مجموعه شعبی را بطرف سعادت رهبری میکند مانند حدیث معادن که در آن خیریت قبیله منوط بفاقت شده یعنی فقاقت دینی است که جامعه و قبیله را بصوب سعادت رهنمائی میکند.

ای مجاد راستین! برای اینکه در مسئله عصبیت بر بصیرت افزوده شود اسلام دین فطرت ست (فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذالك الدين الدين القيم)

تحیکم مبانی آفرینش و به نظم کشیدن آنچه ازین منظومه بیرون میجهد از مقاصد اسلام ست اسلام برای آن نیامده تا نقش بدیع آفرینش را ویران کند بنا غرائز از علل حرکت بر محور نظم آفرینش و اسباب سوق در مسیر عرضه و تقاضاست تولید مثل و بقاء نسل یکی از مقاصد آفرینش ست صانع یکتا انجام علل تولید مثل و بقاء نسل را بعهده غریزه جنسی نهاده و این غریزه را بان لذتی مجهز ساخته که بالاتر از آن در عالم مادی امکان نداشت تا اینکه حیوان باثر فوران داعیه لذت بصورت مجبور این مقصد را بدون وقفه انجام دهد که اگر این داعیه باین میزان نمی بود تولید مثل هم باین رقم در جهان نبود. فوران شهرت بمیزانی که ذکر و حکمت آن هم فهمیده شد غریزه را از اداره طبیعت خارج و از حفظ آن بمقتضای فطرت در مسیر حکمت تولید مثل و بقاء نسل عاجز ساخت دین آمد تا غریزه را تزکیه و تهذیب و در مسیر فطرتش قرار دهد. غریزه جنسی تبدیل شده بنام عفت یاد میشود و این وقتی تحقق پذیرست که اصل غریزه وجود داشته زیرا بدون غریزه تعدیل بر چه چیز مترتب شود و مورد تذکیه چیست از پنجاست که شخص فائد غریزه جنسی مستحق ستایش بعفت نمی باشد و هم چنین مقصد دفاع و حمایه بنیه که از ضروریات حیاتی هر موجود است بعهده غریزه خشم گذاشته شده اما میزان سرعت اشتعال که

بجهت سرعت اقدام بدفاع تعبیه شده مغل نظم آفرینش است شریعت آمد خشم را تعدیل و تزکیه و از و شجاعت بسازد تا به مقتضای فطرت از عهده دفاع بر آمده بتواند و بر همین منوال سائر غرائز وجود شان ضروری و اما باید بوسیله دین تزکیه و در مدار حکمت آفرینش قرار داده شود عصبیت یکی از موارد غریزه غضب است پس اسلام به محو و نابودی او فرمان نمی دهد بلکه به تزکیه او و استفاده از آن در مجاری حق به مقتضای فطرت حکم میکند سر فرموده پیغمبر «ص» ما بعث الله نبیاً الا فی منعة من قومه نفرستاده خداوند هیچ پیغمبری را مگر در حمایه از قومش درین کلام مرموزست و باید در همین راستا جستجو شود عصبیت که بوسیله اسلام تزکیه شده باشد مانند رشته محکم تابی است که خطر قطع آن کم است .

عصبیت قریش بهترین دلیل برین مدعاست که با قرب عده باسلام بعد از ارتحال رسول الله «ص» با مرتدین جنگیدند تا باسلام بر گشتند عیب (نخوت) قریش بحدی بود که در فتح مکه پیغمبر «ص» بلال را امر فرمودند تا بر پشت بام مکه اذان داد هشام بن الحارث گفت محمد غیر از این کلاغ سیاه دیگر مؤذن نیافت اما همین بلال است که برای عمل بفرمان فاروق در باره عزل خالد بن ولید عمامه خالد را بگردنش پیچیده و پیش چشم هزاران سپاهی زیر فرمان خالد او را به نزد ابو عبیده میآرد و از او استنطاق میکند و خالد چنان طاعتی اظهار میکند که شخصی که سابقه خالد آشنایی دارد اذعان میکند که مکتب وحی است که چنین انسان را میسازد . اصحاب رضی الله عنهم هنگامیکه امثال این خطاب را از پروردگار خویش فرا میگیرند « قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادهها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتر بصوا حتی

یأتی الله بامرہ» « ۱» بگو اگر هستند پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنان شما و خویشاوندان شما و آن مال هایی که کسب کرده اید آن را / مسکن و تجاتی که میترسید از بی رواجی آن و منزل ها که پسند میکنید آن را دوست تر نزدیک شما از خدا و رسول او و از جهاد در راه او پس منتظر باشید تا که بیارد خدا عقوبت خود را) کیفیتی در ایشان بوجود میآید که حضرت ابو بکر صدیق «رض» در غزوه بدر پسر خود را که در صف مشرکین بود به مبارزه می طلبد و بر رسول الله «ص» عرض میکند یا رسول الله بگذار مرا تا در وهله اول باشم (اولین مبارز)، رسول الله «ص» میفرماید نفع برسان ما را به بقاء خود یا ابابکر آیا نمیدانی که تو در نزد من منزله شنوایی و بینایی هستی عمر فاروق خال خود عاص بن هشام بن المقیره را میکشد در روز بدر حضرت علی کرم الله وجهه و حضرت حمزه بن عبدالمطلب و عبید بن الحارث رضی الله عنهم عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را در روز بدر میکشند که از عشیره شان بودند و ابو عبیده بن الجراح در روز احد پدر خود را میکشد و در شأن این بزرگواران نازل میشود « لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم اولائك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها النهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولائك حزب الله الان حزب الله هم المفلحون » « ۲» خواهی یافت قومی را که ایمان دارند بخدا و روز آخر باین صفت که دوستی کنند با کسیکه خلاف کرده ست با خدا و رسول او اگر چه آنجماعه باشند پدران ایشان یا پسران ایشان و برادران ایشان یا خویشاوندان ایشان آن مؤمنان که با کافران دوستی ندارند نوشته هست خدا در دل ایشان ایمان را قوت داده

است ایشان را بفیض غیبی از جانب خود و در آرد ایشان را به بوستان ها میرود زیر آن جو ها جاویدان آنجا خوشنود شد خدا از ایشان و خوشنود شدند ایشان از خدا ایشانند لشکر خدا آگاه شو هر آینه لشکر خدا ایشانند رستگاران .

درین حال بلکه درین مقام پیوند عصبیت در تربیه الهی متلاشی و صحبت خداوند که در عمل باحکام او تعالی تجلی میکند محبت قبیلوی را تحت الشعاع و حزب الله و تخلق با خلاق الله جای همه پیوند ها را پر میکند و عصبیت در خدمت دین قرار میگیرد .

حزب الله عنوان مبارکی است که از طرف خداوند عم احسانه برای مؤمنین اعطا شده عنوان حزب الله ترکیب اضافی است که طرفی نسبت کلمه حزب و لفظ جلاله واقع شده طوائف عرب که به پیروی از شیوه های جاهلیت به مقصد مقابله با اسلام بر آمده بودند قرآن از ایشان بنام احزاب یاد کرده غزوه خندق بجهت آنکه طوائف عرب به قصد قتال مسلمین به مدینه منوره یورش آوردند و خداوند ایشان را بدون نیل به مقصد متفرق و منصرف گرداند بنام غزوه احزاب یاد میشود ماده کلمه حزب توجه عمیق به مهم را تداعی میکند در حدیث آمده که وقتی مهمی پیغمبر «ص» را متوجه خود میکرد به نماز مبادرت میکرد اذا حزبه امر بادر الي الصلوة « ۱ » و در بعضی نسخ اذا حزبه (بن معجمه) آمده جهت صرف قلب از ماسوی و توجه بخدا به نماز شروع میکرد و بتوجه بخالق یکتا سکینه و طمأنینه را فرا میگرفت « الا بذکر الله تطمئن القلوب » گروهی که در دستیابی به هدف شان بقانونی که برای نیل به هدف تهیه شده مشترکاً عمل میکنند حزب بر آنها اطلاق میشود .

لفظ جلاله علم « ۲ » برای ذات واجب الوجود با ملاحظه صفات نظر علامه

« ۱ » مخرجش برایم معلوم نیست در ذیل آیه و استمعوا بالصبر و الصلوة سوره بقره آیه ۴۵ مندرجست
« ۲ » ردالمختار در حاشیه آمد ظاهر آنکه معادل مشتق از قلم ساقط شده جامه چنانچه ظاهر میشود که اختلاف از تجال و نفل ساقط شده بهر دو شکل خود.

تفتازانی علم برای ذات مخصوص نظر عصام اسفراینی علامه سید شریف جرجانی میگوید چنانچه سر گردان شدند عقول دانشمندان در ذات و صفات خداوند بجهت محجوب شدن ذات و صفات با شععه انوار عظمت و کبریا هم چنان ذحیر شدند در لفظی که دلالت بر ذات و صفات دارد گویا انعکاس کرده از ان انوار برین لفظ پسر خیره شد چشم های بیننده گان و اختلاف کردند آیا این لفظ سریانی ست یا عربی، اسم ست یا صفت مشتق، علم با غیر علم، جمهور بر این است که عربی و علم مرتجل ست بدون اعتبار اصل از و ازین هاست ابو حنیفه و محمد بن الحسن و شافعی و خلیل و روایت کرده هشام از محمد از ابی حنیفه رحمهم الله که این اسم اعظم ست و باین قول کرده طحاوی و بسیاری از علماء و بیشتر عارفین رحمهم الله تا آنجا که هیچ ذکری در نزد عارفین برای صاحب هر مقامی بهتر از آن نیست ! « ۱ » سخن علامه جرجانی ناظر بر علمیة بر ذات با ملاحظه صفات است بنا بر تحقیق علامه جرجانی که اختلاف در لفظ جلاله ناشی از انعکاس انوار ذات و صفات دانسته بنده مؤمن که خانه دل را از غیر تخلیه میکند و به مدلول اسم ذات متوجه میسازد بانعکاس اشعه انوار ذات تشریف حاصل میکند. از عرفا نقل شده که حکمت امر پروردگار تعالی و تقدس بنده را در استفاده از ابلیس با اسم جلاله « فاستعد با الله من الشیطان الرجیم » نه بدیگر اسماً زیرا اسم جلاله جامع حقایق اسماً الهیه است و ابلیس عالم بحضرات اسماً الهیه ست پس اگر بنده را با ستعاده با اسم رحیم یا منتقم مثلاً امر میکرد میآید ابلیس بطرف بنده و وسوسه میکرد با اسم واسع یا مجید مثلاً پس سد کرد پروردگار جمیع طرق اسماً الهیه را بر ابلیس تا از هیچ طریق از اسماً

بر قلب بنده وارد نشود . قال رسول الله «ص» ان الله تعالي قال من بارذلي ولياً فقد أذنته بالحرب و ما تقرب الي عبدي بشئ احب الي مما افترضت عليه و ما يزال عبدي يتقرب الي با النوافل حتي احبته فادا احبته فكنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصره ويده التي يبطش بها و رجله التي يمشي بها و ان سألني لا عطينه ولي استعاذني لا عيذنه و ما ترددت عن شئ انا فاعله ترددي عن نفس المؤمن يكره الموت و انا اكره مساءته ولا بدله منه « ١ »

رسول الله «ص» ميفرمايد كه خداوند تعالي فرموده كسيكه مبارزه كند يكي از اوليائي مرا به تحقيق من اعلام كرده ام او را بجنگ و نزديكي نجسته بسوي من بنده بچيزي محبوب تر از آنچه من بر او فرض كردم و هميشه است بنده من تقرب ميچويد بسوي من به نوافل تا كه دوست بگيرم او را وقتيكه دوست گرفتم او را پس ميباشم شنوايي او چنان شنوايي كه به او ميشنود و بينايي او چنان بينايي كه به او ميبيند و دست او چنان توانايي كه به او حمله ميكند و پاي او چنان پايي كه باو ميروند و اگر سؤال كند از من ميدهيم او را و اگر به من پناه بگيرد پناه ميدهم او را و تردد نكردم در چيزي مثل ترددم از نفس مؤمن كه كره ميكند مرگ را و من كره ميكندم بدوي او را و چاره نيست او را از مرگ. اين حديثي ست كه اصحاب مشاهده بظاهر آن تمسك جسته و بناي ممخنان ارباب ذوق در مقامات سلوك از فنا و بقا و منازل عرفان از سير الي الله و سير في الله قرار گرفته. ملا علي قاري هروي مكّي رحمه الله ميگويد كه انعزال بنده از اختيار خود كه در تقرب به فرائض صورت ميگيرد اتم و اكمل ست از تقرب به نوافل كه بنده باختيار خود به پيشگاه باري تعالي هديه ميكند « ٢ » و از اول به فنا ذات و از ثاني به فنا صفات بنده تعبير كرده و از ذيل سخن او فهميده

« ١ » روايات بخاري مشكوة ص ١٩٧ « ٢ » مرقاة شرح مشكوة ص ()

ميشود كه نقل از فقها ميكند و اين نزديك به مشرب اصحاب مشاهده ميباشد اما علما كه اجراء بعضي اجزاء حديث را بر ظاهر آن مشكل يافتند براي موارد مشكله تأويلات قايل و بصيغه هاي ضعيفه گفته اند ميگرداند پروردگار حواس و آلات بنده را وسايلي براي مرضاي خود يعني نميشنود مگر آنچه را خداوند دوست دارد پس گويا بنده بخدا ميشنود و تأويلات ديگري كه مآلاً همه يكي ميشود .

و من مذهبي حب الدير لا هله

و للناس فيما يعشقون مذاهب

از مذهب من دوستي خانه ها براي اهل آنهاست

و براي مردمان در مسلك عشق مذهب هاست

اما ترد. كه در آخر حديث آمده بمعني معروف آن (حيرت در اختيار يكي از دو امر) بر خداوند محال است گويا عنايت خداوند بنده بشكل تردد ظهور و از آيه تردد تعبير شده لکن بنده كه تا اين مرتبه به پروردگار تعالي و تقدس نزديك ميشود چه طور از مرگ كراهيت دارد در حاليكه الموت جسر يوصل الحبيب الي الحبيب مرگ پلي ستكه دوست را بدوست ميرساند، شايد دوام حيات براي كمال تقرب كه متناهي ست منظور بنده باشد يا مشاهداتي كه درينجا نصيبش شده او را قانع كرده باشد. ميگويند شاه شجاع كرمانني خطاوند را بخوابديد هميشه بالشي با خود داشت تا بار ديگر آن خواب نصيبش شود تا كه برايش ندا كردند كه اين خواب ثمره بیداريت بود .

انسان هاييكه باين مقام ميرسند و اوصاف طبيعي شان از جمله پيوند هاي عصبي طبيعي در ذوبگاه حب الهی گذاخته ميشود و در پرتو اشعه انوار قدسي

از ظلمت ها هاي متكاثفه هپولائي رهايي مي يابند حزب الله، ولي الله ... و مصداق فرموده الله جلت برهانه (الله ولي الله الذين امنوا ايخرجهم من الظلمات الي انور) « ۱ » خداوند دوست و متصرف امور آناني هست كه ايمان آوردند بپوون ميكنند شان را از تاریکي ها سوي نور، چه نوري (الله نور السموات والارض) « ۲ » خداوند نور آسمان ها و زمين ست تعبیر از ظلمت بصيغه جمع و از نور به مفرد اشاره بكثرت راه هاي باطل و وحدت راه حق ست (و ان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا لسبل فتفرق بكم عن سبيله) و اين راه من ست كه مستقيم است پس پيروي كنيد او را و پيروي مكنيد راه هاي ديگر را كه شما را جدا سازد از راه او (خداوند) درين حال سلطان حب الهی بر همه قوا و نیرو هاي باطن اين انسان متعالي مسلط و همه افعال او الهی ميشود حتي غذا خوردن :

این خورد زاید از و بخل و حسد
 این خورد گردد پلیدی زو جدا
 و ان خورد گردد همه نور احد
 و ان خورد گردد همه نور خدا « ۳ »

درين مقام بي رنگي محفل و اطلاق خالص است، همه قيد ها و رنگ ها در برابر اين نور كه قوام آسمان و زمين ست متلاشي ميشود اگر رنگ آمدتفرقه ؛
 تمیز مبلهني بسوي جدال و ستیز ست .

چونكه بي رنگي اسير رنگ شد
 موسي با موسي در جنگ شد « ۴ »
 (و اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا) « ۵ » ياد كنيد زماني را كه بوديد شما دشمن پس الفت انداخت پروردگار در دل هاي شما پس صبح كرديد به نعمت او برادر، اشاره به تشعشع

« ۱ » سوره بقره آیه ۲۵۷

« ۲ » سوره نور آیه ۳۵

« ۳ » مثنوي مولانا قصه، بقال و طوطي « ۴ » مثنوي مولانا « ۵ » سوره ال عمران آیه ۱۰۳

نور خدا در دل هاي مسلمين و متلاشي ساختن سلمت ها، نور واحد و در نور تعدد تمايز نيست اگر صد شمع بر افروزي يك نور مي بيني و اگر صد لامپ برق

روشن كني يك نور مشاهده ميكني
 ده چرا ار حاضـر آري در مكان
 فرق نتوان كرد نور هر يكي
 گر تو صد سنب و صد آبي بشمري
 در معاني قسمت و اعداد نيست
 اتحاد يار با ياران خـوش ست
 صورت سرکش گدا زان کن پرنج
 ورتو مگذاري عنایتـهـاي او
 او نمـايد هم بدل ها خـروش را
 منبسط بوديم يك جوهر همه
 يك گهر بوديم همچون آفتاب
 چون بصويت آمد آن نور سره
 كنگره ويران كنيـد از منجنیق
 شرح اين را گفـتي من از مري
 هر يكي باشد بصورت غير آن
 چون بنورش روي آري بي شكي
 صد نمايد يك شود چون بفشري
 در معاني تجزيه و افراد نيست
 پا بمعني گير صورت سرکش ست
 تا به بيني زير آن وحدت چو گنج
 خورد گدازد اي دلم مولاي او
 او بدوزد خـرقـه درويش را
 بي سرو بي با بديم آن سر همه
 بي گره بوديم و صافي همچو آب
 شد عدد چون سايه هاي كنگره
 تا رود فرق از ميان اين فريق
 ليك ترسم تا بلفـزد خـاطري

مولانا جلال الدين بلخي قدس سره همواره بشيوهء خاص خود در كتاب مثنوي سخن را از قصه هاي شوخ و مثال هاي مانوس و قابل فهم عموم آغاز و ازين طريق وارد فضاي عرفان شد و آنقدر پيش ميرود كه نزديك ميشود تا از انظار بيننده گان خود نا پديد شود يكدم بخود باز. ميگردد و علت بازگشت را دقت معاني و عدم آشنايي خواننده گان مثنوي با ين معارف دقيقه وانمود ميكند :

گر نبودي خلق محجوب و كشيـف
 و با لب دمـساز خود گر جفـتمـي ازين
 قبيلست و اين شفقت مولانا بخواننده گان مثنوي را بحيث كانون تربيه طلبهء عرفان ساخته و اين ادب مولانا را از لبهء تيز انتقاد مصون نگه داشته، در ينجـا

نیز مولانا از چراغ و سیب و آب شروع و همینکه به دقایق عرفانی میرسد خاموش میشود و این موضوع سخن مولانا از اصل اخوت اسلامی شروع و بوحدت الوجود منتهی میشود و اصحاب ذوق درین محدوده از خود اثر گذاشته و رد پای شان درین سیر عرفانی دیده میشود . مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره درین مبحث عوارض تشخیصات را مشکل حقیقت فردی دانسته و میگوید مثلاً هویت زید همان حقیقت انسانی است که بکر دارای آنست عوارض و ملحقات بعدی هر کدام این دو شخص (زید و بکر) را از یکدیگر جدا و یا به الامتیاز میشود و فصول مقوم ماهیت نوعی است یعنی نوع شیر و نوع اسب هر دو دارای حقیقت حیوانی است این فصول مقسم باعتبار جنس (حیوان) و مقوم باعتبار نوع (شیر و اسب) است که این دو را از هم جدا میکند و این صورت شخصی (عوارض و تشخیصات) است که مشکل هویت شخصی و این صورت نوعی (فصول مقومه) است که محصل ماهیت نوعی میشود مراد مولانا در مثنوی از صورت :

صورت سرکش گدازان کن برنج تا به بینی زیر آن وحدت چون گنج
همین صوت خواهد بود که ما به الامتیازست در کلام جامی و برخی از عرفا درین محدوده از حدودیکه شرع تعیین کرده پا فراتر نهاده و از لغزش گاه ها عبور کرده و مولانا در همین جا از معانی دقیقه به تیغ تعبیر کرده و توصیه میکند که بی سپر وارد این میدان نشوید :

نکته ها چون تیغ پولادست تیز گز ندری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی سپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا
زان سبب من تیغ کردم در غلاف تا که کژ خوانی نخواند بر خلاف

توحید کلمهء مسلمین و توصیه بحفظ کیان اسلام در توجیه بیک قبله (کعبه) از

همین جاست و سر حدیث اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما در همین نور نهفته هست، عمل اصحاب رسول الله «ص» در بیعت باولین خلیفه بر همین اساس بوده و مسلمین در اطاعت از خلافت های اسلامی از همین اصل پیروی کردند. ائمه مذاهب با آنکه در فروع مکلف بودند تا بآنچه اجتهاد شان تصویب میکرد عمل کنند در پرتو همین نور یکی خود را در دیگری فانی میدیدند زیرا صحابهء را پیروی میکردند (والذین اتبعوه هم باحسان) و آنانیکه صحابه را پیروی میکردند باحسان، احسان حرکت در پرتو همین نور است جبریل علیه الصلوة والسلام از رسول الله «ص» میپرسد ما لا حسان؟ (چیست احسان) یا فاخبرني عن الاحسان (خبر ده مرا از احسان) در جواب میفرمایند ان تعبدالله كانك تراه فان لم تکن تراه فانه يراك اينکه پرستش کنی خدا را گویا می بینی او را اگر نیستی تو که به بینی او را به تحقیق او می بیند تراه، امام مالك امام دار الحجرت از امام ابو حنیفه ستایش میکند و در باره اش قولی میگوید که معنی آن این خواهد بود که در جائیکه امام ابو حنیفه هست بعالم دیگری نیاز نیست و امام شافعی شاگرد امام مالك میگوید الناس عيال في الفقه علي ابي حنیفه . امام ابو حنیفه تکفل نیاز های فقه مسلمین است و امام شافعی وقتی از مصر امام احمد حنبل که در بغداد بود از مصیبت اعتزال دامنگیرش میشد اطلاع داد امام احمد لباس های خود را به مژده گانی داد و امام شافعی لباس ها را بآب شسته و آب را در شیشه ها کرد و در رف های اقامت گاه خود قرار داد هر مرضی را جرعهء از آن آب میداد و میگفت این آب لباس کسی است که در راه خدا مصیبت دیده .

ابو مطیع میگوید نزد امام ابو حنیفه بودم در جامع کوفه داخل شد بزوی سفیان ثوری و امام جعفر صادق و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه رضي الله عنهم و

مذاکره کردند از اول روز جمعه تا وقت زوال پس برخاستند و گفتند توسید علماً هستی .

امام لیث از مصر مسئله را برای امام مالک میفرستد و جویای حکم میشود امام مالک در جواب مینویسد برادرم تو امام هدی هستی حکم خدا را درین مسئله آنچه نزد تو ثابت شده همان است. ابو جعفر منصور از امام مالک میخواهد تا کتاب هایش را در اختیار دار الخلافه قرار دهد تا مردمان وادار به عمل کردن بآنها بشود؛ امام مالک از قبول خواهش خلیفه ابا میکند و میگوید بگذار تا مسلمین بشریعت عمل کنند. تقوی شان بحدیست که امام ابو حنیفه در مال التجاره شان قطعه معیوب بود و کیل بیع را سفارش تا معیوب را بمشتری نشان دهد وکیل فراموش کرد امام همه قیمت را بفقرا داد. در وفا بعهد بحدی ثابت بود که زمانی که ابو جعفر منصور او را از فتوی دادن منع کرد در شب و در خانه دخترش از پرسید خونی که از بن دندان میآید شکننده وضوست در جواب میگوید دخترم فردا صبح مسئله خود را از عم خود حماد سؤال کن زیرا امیرم مرا از فتوی منع کرده و نیستم از آن هائیکه خیانت میکند در پنهان. تمسک شان بسنت پیغمبر «ص» بحدی بوده که در فتنه اعتزال در بغداد امام احمد را نصیحت کردند که مختفی شو امام احمد مختفی شد و لی بعد از سه روز از پناه گاه بیرون آمد گفتند چرا بیرون آمدی هنوز غائله ختم نشده گفت و الله بیش از سه روز پنهان نمیشوم زیرا پیغمبر «ص» بیش از سه روز در غار تور مختفی (پنهان) نشد همین بود که در همان فتنه متحمل رنج های زیادی شد. رضی الله عنهم و جزاهم الله عنا و عن الاسلام خیر الجزاء .

حزب الله که این بزرگان افراد اولیه اوست مقابل حزب الشیطان ست پس عنوان حزب الله در شمول افراد مساوی عنوان مؤمن است و بین این دو عنوان تصادق

ست چنانچه حزب الشیطان مساوی کافرانتست بین این دو تصادق ست در ایمان باعتبار متعلق تفاوت نیست یعنی باید به مجموع آنچه شرع بان آمده اذعان داشت و بعد از کمال دین و قطع وحی مؤمن به تکمیل و قابل زیادت نیست اما باعتبار کیف در ایمان تفاوت هست زیرا بعضی اذعان ها از بعضی قوی ترست و بالعکس بناءً عنوان حزب الله کلی مشکک و دارای افراذمتفاوته میباشد باین صورت که در قضیه زید حزب اللهیست. کلمه زید موضوع حزب الهی محمول اوست، رابط وجود مبدأ اشتقاق محمول که از اوصاف در موضوع که ذاتست میزان صدق را عیار میسازد یعنی بهمان اندازه که وصف تحزب درزید وجود دارد قضیه حزب الله بودن زید صادق ست و درین تردیدی نیست که در بعضی موارد قوی تر و در بعضی ضعیف ترست و این ضعف در سیر نزولی امتداد پیدا میکند تا که از محدوده ایمان خارج و در محدوده کفر و حزب الشیطان داخل میشود، نعوذ بالله الکریم .

توضیح مقام هر فرد مسلمان که در مکتب وحی حاضر میشد و اولین درس توحید را فرا میگرفت و در برابر چشمان کیمیاگر رسول الله «ص» که تا اعماق قلبش نفوذ میکرد قرار میگرفت، جاذبه مقناطیسی پیغمبر «ص» او را از پستی باوج میکشید و در گوش دلش نغمه حیات بخش میسرود .

ترا از کنگره عرش میزنند صغیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست یکباره تحولی سریع در باطنش نمودار میشد و او را دیگر گون میساخت، صفات رذیله جاخالی میکرد و صفات جمیله یکی بعد از دیگری جای جای صفات اولیه را پر میکند و بکسانیکه مأنوس بوده وحشی و بکسانیکه وحشت داشته، مأنوس میشوند، حضرت صدیق (رضی الله عنه) قافله سالار این گروه پسرش را و پاره جگرش را به مبارزه میطلبید و ابو عبیده ابن الجراح پدرش را میکشید و حضرت

فاروق خال خود را میکشید و در باره اسرای بدر وقتیکه مورد مشوره پیغمبر «ص» قرار میگردد، رأی میدهد یا رسول الله هر اسیری را به قریبش بسپار تا بکشدش و حضرت مرتضی با حمزة بن عبدالمطلب و عبید بن حارث، عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را میکشند، خداوند تعالی ایشان را حزب الله میخواند و در آیات سوره مجادله مؤید بروح خود توصیف میکند. عبد الله بن سلام که در حوالی مدینه اقامت داشت، خداوند در آیات سوره مائده بعد از شمردن صفات پنجگانه محبت خداوند، ولین جانب در برابر مؤمنین و عزت در برابر کفار و جهاد در راه خدا و عدم خوف ملامت که مفضی به تولی خدا و رسول و مؤمنین شده ایشانرا حزب الله میخواند. حالا وجود این صفات که در هر دو سوره مناط حکم بحزب الله شدن بوده در همه اشخاص یکسان نیست از نقطه کمال تحقق این صفات در سیر نزولی تا ضعیف ترین نقطه صفات مذکوره مدار حکم هست و این علیت ادامه دارد تا که این صفات بکلی قطع و از خط فاصل ایمان گذشته و به قلمرو کفر داخل میشود و باثراستیلاء کامل شیطان یاد خدا را اصلاً بفراموشی میسپارد نعوذ بالله .

پس حزب الله با این فراخی مساوی عنوان مؤمن در شمول افراد اگر در يك قالب خاص و محدوده، مشخص ریخته شود شاید ظرف از مظروف خود تنگی کند، اگر منظور تشویق بایجاد صفات مذکوره و ترغیب کافهء مسلمین در کسب صفات مدار حکم باشد قابل توجیه است.

تا اینجا نمونه از صفات بزرگان اسلام و نحوهء فنا عصبیت طبیعی در اخوت اسلامی، عرضه شد تا از برکات شان بهره یافته باشیم زیرا گفته اند عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة (یاد صالحین باعث نزول رحمت است) بر میگردیم به کلمهء خودی که مصطلح اقبال است، خودی سیر در فضای مکارم جامعه میباشد

که مقصد را تجلی خاص میبخشد و عشق تولید میکند که بواسطه آن صعود به مقامات عالیه انسانی آسان میشود، خودی مکتبی ست که در ساختن انسان اثری آشکار داشته و شخص را از موجودیت فردی، فانی و در ذوب گاه جامعه متلاشی و عین جامعه میگرداند، خودی حاصل اطلاع بر تاریخ کهن ملت که فرد خود را جزء آن میداند اما چه تاریخی؟ تاریخ حرکت جامعه در پرتو ارشادات اسلام .

ای مجاهد راستین اقبال که در لاهور پنجاب و در همسایه گیت زنده گی کرده و کتاب اخلاقت را سر تا پا ورق زده و بینش نا فذش در اعماق زنده گیت فرو رفته و بر همه اسرار علم حاصل کرده ترا چنین میشناسد و میشناساند:

آسیا يك پيكر آب و گلست ملت افغان در آن پيكر دلست
 از فساد او فساد آسیا وز گشاد او گشاد آسیا
 تا دل آزادست آزادست تن ورنه گاهی در ره بادست تن
 هم چو تن پابند آیین ست دل مرده از کین زنده از دین ست دل

ای برادر بهوش باش که اقبال این عالم بیدار دل خود را پاره تنی میداند که تو قلب آن هستی، به مقام خود از دیدگاه این راد مرد دانش بیندیش و بفرمودهء پیغمبرت «ص» گوش ده :

ان في الجسد مضفة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب « ۱ » در بدن گوشتپاره ایست که وقتی صالح شود کل بدن صالح میشود و وقتی که فاسد شود کل بدن فاسد میشود آگاه باش که ان دل ست .

و اگر از خودی غیر تفسیر مذکور برداشت میشود خود دمحوری و همان عصبیت مضره و حمیه جاهلیه هست و اقبال نیز همین عقیده را در باره ات ای قلب آسیا

« ۱ » متفق علیه مشکوة ص ۲۴۱

دازد و مسلمین را از اتخاذ عناوین مختلف بر حذر میدارد:

من شبی صدیق را دیدم بخواب
آن امن الناس بر مولای ما
همت او گشت ملت را چو ابر
گفتمش ای خاصه، خاصان عشق
پخته از دستت اساس کار ما
گفت تا کی در هوس گردی اسیر
آنکه نام مسلمان کرده ست
خویشتن را ترک و افغان خوانده بی
وارهان نامیده را از نام ها
با یکی ساز از دویی بردار رخت
صد ملل از ملتی انگیختی
یک شوو توحید را مشهور کن

گل ز خاک راه او چیدم بخواب
آن کلیم اول سینیای ما
ثانی اسلام غا رو بدرو قبر
عشق تو سر مطلع دیوان عشق
چاره فرمائی آزار ما
آب و تاب از سوره اخلاص گیر
از دویی سویی یکی آورده ست
وای بر تو ز آنچه بودی مانده بی
ساز با خم در گذر از جام ها
وحدت خود را مگردان لخت لخت
بر حصار خود شبیخون ریختی
غایبش را از عمل موجود کن

اقبال در حالیکه غیرت عالی و شجاعت ترا ستایش میکند، برادر ستیزی و خوش باوری ترا نکوهش میکند :

امتان اندر اخوت گرم خیز
از حیات او حیات خاورست
بی خبر خود را زخود پرداخته
هست دارای دل و غافل زد دل
خوش سرود آن شاعر افغان شناس
آن حکیم ملت افغانیان
راز قومی دیدو بی باکانه گفت
اشتری باید اگر افغان حر
همت دونش از ان انبار در

او برد ر با برادر در ستیزی
طفلك ده ساله اش لشکر گرس
ممکنات خویش را نشناخته
تن ز تن اندر فراق و دل زد دل
آنکه بیند باز گوید بی هراس
آن طبیب علت افغانیان
حرف حق با شوخی ندانه گفت
با براق و سازو با انبان در
میشود قانع بآن زنگ شتر

اقبال با شناختی که از تو بدست آورده، سیمای ترا چنین بخاطر سپرده که در

طول تاریخ از اسکندر مقدونی تا انگلیس ها شکست را نپذیرفتی و توقع توأم با اطمینان داشته که تو یگانه کسی خواهی بود که جلو تهاجم ازرق چشمان شمال و کشور گشایی آزمندانه روسیه را خواهی گرفت و ازین رو ترا خطاب میکند :

کشمکش بر سر هندست و تو پدر گه آن هست این توصیه از پطر به لنین باقی
ترا فرزند سرزمینی میشناسد که دشت و دامن کوهایش گورستان متجاوزین
تاریخ بوده . علماً تشریح و دانشمندان « ۱ » سعی کردند تا علل و اسباب
اختلاف رنگ ها را دریابند علت سیاهی پوستان را حرارت دانسته اند و
بیشتر باشندگان مناطق استوایی که زیر تابش آفتاب بوده را سیاه پوست یافته
اند و سفیدی سفید پوستان را ناشی از برودت (سردی) دانسته و بیشتر باشنده
گان مناطق شمالی معموره را که از اشعه آفتاب دور تر مانده اند یافته و درین
باره شعری بزبان عربی از ابن سینا نقل شده این نابغه که از دیارت عرض اندام
کرده سیاهی را معلول حرارت و سفیدی را از برودت دانسته و مسعودی مورخ
شهر نیز به تفصیل این خصوصیات و ممیزات پرداخته و هم گام با تتبعات
رنگ ها کاوش گران اخلاقیات به خواص نفسانی نژاد سفید و سیاه پرداخته نژاد
سیاه را مردمان سبک سر و طرب دوست و عاری از سبیه حزم و عاقبت اندیشی
و مولع برقص و حرکت های ناشی از خفت و سبک مغزی دانسته و اماکن مجاور
خط استوایی مانند مصر را در بعضی از این صفات از قبیل فقدان حزم شریک
سیاه پوستان دانسته اند و باشندگان مناطق معتدله یعنی اهالی اقالیم چهار و
پنج « ۲ » را دارای رنگ مطلوب و اخلاق پسندیده گویا همین مناطق ست که از

« ۱ » مقدمه ابن خلدون ص ۸۴-۸۶

« ۲ » اقایم در جغرافیای قدیم هفت خط که از شرق بغرب کشیده شود بین هر دو خط يك اقلیم گفته میشود .

مزایای منابع غیب و ماوراء حس بهره میگیرد و بجهانیان افاضه میکند. «۱»
ای مجاهد راستین این تو هستی که در قسمت گاه مواهب ازلی از جایگاه
خاص بر خوردار هستی مبدأ فیاض تعالی و تقدس ترا در بهترین جا سکنی داده
و ارتفاعات ترا وسایط فیض ورود خانه هایت را منابع حیات و آب و هوایی
برایت ارزانی داشته تا صفاتی را در تو تربیه کند که شایسته انسان رشید و
سازنده بشر فاضل است، سزاوار آن هستی که دست نیاز به پیشگاه پروردگار بلند
و دعا کنی؛

(رب او زعني ان اشكر نعمتك اللتي انعمت علي و علي والدي و ان اعمل
صالحا ترضاه) «۲» بار خدایا توفیقم بخش تا شکر کنم نعمتی را که انعام بر
من و بر پدر و مادرم و عمل کنم صالحی را که تو راضی هستی .

ای مجاهد عزیز! نعمت های پروردگارت را همواره بخاطر داشته باش که
علاوه بر نعمت های طبیعی مذکوره که برایت اعطا فرموده ترا باغوش عنایات
خاصه اش با ثروت هایی که در اختیارت قرار داد از شر استعمار مصون
نگهداشته در حالیکه این پدیدهء شوم کشور های مجاورت را در هم نوردیده و
پردهء ناموس ملت های همسایه ات را در هم دریده و ثروت ها را به یغما برده
اما ترا در جنگ این دشمن انسانیت نصرت داده (و ما النصر الا من عند الله
العزیز الحکیم) و نیست نصرت مگر از نزد خدای غالب با حکمت .

استعمار نه تنها ثروت جامعه را می بلعد بلکه ذخایر معنوی جامعه را فاسد
میکند و حیات معنوی ملت ها را تباه میکند، فرعون مصر در استدلال بنی
اسرائیل و میرانیدن قوای معنوی این قوم شیوه های استضعاف را در پیش گرفت

« ۱ » مقدمه ابن خلدونص ۱۲۱ و ۱۲۲

« ۲ » آیه ۱۹ سوره نمل

و بوسیله سپردن مشاغل پست از قبیل طباحی و کناسی حیات انسانی شان را
به پایان برد تا جائیکه مشاهده معجزات انسان ساز در حق شان بمنزلهء کاربرد
دوای بعد از مرگ بود وقتی که موسی علیه الصلوة و السلام ایشان را خبر داد
که خداوند متعال این ملك شام را برای شما یان امضاً فرموده ایشان سبب فساد
ملکه انسانی و رسوخ رذایل عجز و زیونی که از استدلال قبطیان نفوس را فرا
گرفته بود عجز خود را از تصرف ملك ابراز و گفتند درین ملك قوم جبارین
هست و ما هرگز داخل نمیشویم تا آنها بیرون شوند یعنی خداوند قوم جبارین را
بنوعی از قدرت خود خارج از حیظه اسباب و مسببات که سنت پروردگار در
کائنات بر آن ها استوار است بیرون کند بعد از آنکه موسی علیه الصلوة و
السلام بنی اسرائیل را مکلف به تصرف ملك میکند در مقابل پیغمبر لجاج و
مرتکب عصیان میشوند و میگویند برو تو و پروردگارت پس قتال کنید و نبود
این کار شان مگر بواسطه عجز زیونی که در نفوس شان رسوخ کرده بود و این
فساد روانی شان بحدی بود که نتوانستند جز پیغمبر را در اینکه قومی که شما
آنان را جبار و قوی دانسته اید تاب مقومت شما را ندارد و عمالقه لقمهء سهل
التناول شما است را باور کنند وقتی که جز خداوند را قبول نکردند پروردگار
ایشان را عقاب کرد و چهل سال در تیه (سحرایی بین مصر و شام) سرگردان
کرد مقصود ازین سرگردانی بنی اسرائیل در تیه با آنچه خداوند برای شان از من
و سلوی و آب و سائر تسهیلات فراهم کرده بود فناء نسل که فطرت های شان
باثر استعمار قبطیان بخواری و زیونی آلوده شده بود و وجود نسل عاری ازین
آلوده گی بود و دلیل برین حکمت همانا تعیین مدت چهل سال است که زمان
انقراض يك جیل و جای گزین شدن جیلی دیگر بجای آنست سبحان العلیم
الحکیم فی تدبیر مصالح عبادہ) و این جریان این حقیقت را ثابت می سازد که

فساد جامعه چاره جز هلاک ندارد .

برادر عزیز! برای شناخت زشتی های استعمار چشمت را باز کن و بهمسایه نمای خود بدیده اعتبار بنگر تا بفرموده پروردگار جلت برهانه عمل کرده باشی در همسایگی شمالت قبه الاسلام بخارا زادگاه محمد اسماعیل بخاری جامع احادیث رسول الله «ص» که کتاب صحیح او در بسیط اسلام تالی قرآن تلقی شده و مسلمین بخارا را بسبب وفور معارف اسلامی مقدس میدانسته و لقب بخارای شریف میداده و جامی قدس سره در باره او میگوید :

سکه که در یثرب و بطحا زدند نوبت دوم به بخارا زدند

و سمرقند که چشمان محمد بن اسماعیل را در خود جای داد و آرامگاه او گشت و مأوای صد ها عالم امثال غیاث الدین مرغینانی بود که کتاب هدایه را بجهان اسلام تقدیم کرد اما استعمار چه بر سر شان آورد بهترست از زبان خود شان بشنوید . در جنوب در شبه قاره هند استعمار چه فجایع بوجود آورد به تاریخ مراجعه کن در همسایگی غرب تو کشور ایران جولانگاه استعمار تا جایکه ایرانیان را از فرهنگ شان بیگانه کرده بود از یکی از ایشان شنیدم که میگفت استعمار ما را در خانه خود مان بصورت مهمان اداره میکرد ، فاصله کمی مانده بود که لقمه را نیز در دهان ما بگذارند . بعد از آنکه مصائب ملت ها را که استعمار با آنان تحمیل کرده درک کردی ، قدر این نعمت را که تو را پروردگار (عز سلطانه) از شر این دیو انسان خوار مصون نگهداشته خواهی دانست . سلامت فطرت که همه محاسن عالیه اسلامی و مکارم متعالیه انسانی در آن مخزون ست را ثمره آزادی و صیانت از شر استعمار خواهی فهمید و این شعور و آگاهی ترا بشکر در برابر این احسان خداوند عم احسانه سوق میدهد و بموجب فرموده پروردگار (لئن شکرتم لازیدنکم) اگر شکر کنید زیادت میکنم ،

مستحق توالی نعم و تعاقب کرم او تعالی خواهی شد (و لئن کفرتم ان عذابی لشدید) و اگر نعمتم را کفران کردید هر آینه عذابم سخت میباشد .

سخنی در باره شکر

شکر را چنین تعریف کرده اند: فعلاً ینبئ عن تعظیم المنعم بسبب کونه منعماً ، فعلی ست که آگهی میدهد از تعظیم منعم به سبب منعم بودنش یعنی باعث هر تعظیم نعمت و منشأ حیثیت منعم بودن ست عموم فعل شامل اثر زبان و اعضا و قلب میشود متعلق آن خاص که نعمت است و مورد عام (زبان، جوارح، قلب) حمد بر عکس متعلق عام چه نعمت باشد یا خیر اما مورد خاص (زبان) زیرا حمد را چنین تعریف کرده اند: الوصف بالاجمیل علی الجمیل من نعمة او غیرها ستایش بگفته زیبا بر پیرایه زیبا از نعمت باشد یا غیر نعمت، بعضی جمیل را مقید باختیار ساخته اند. در شکر و حمد پنج امر منظور است : ۱ - شاکر ۲ - مشکور ۳ - مشکوربه ۴ - مشکور له ۵ - مشکور علیه. سه اخیر غالباً متحدند و تمایز اعتباری دارند مثلاً شخصی بکسی لباس هدیه میدهد، کس در معرض قدردانی از اهداء لباس شخص را بدیگر مکارمش ستایش میکند، درین صورت کس شاکر، شخص مشکور ، آنچه بر زبان آورده مشکور به، اهداء لباس مشکور له و معانی آنچه بر زبان آورده مشکور علیه .

اطلاق شکر به معنی فوق بر خداوند جلت صمدیته محال ست زیرا در خداوند تعالی و تقدس کمال منتظر نیست تا انعام کسی آن کمال را تحصیل نماید و خداوند بالفعل من جمیع الوجوه کامل و بی نیاز است آنچه در آیات کریمه (و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم) « ۱ » کسیکه نیکی بجا آرد خدا قبول کننده و داناست و شکور از اسماً حسنی هست مراد اثابه و اعطاء جزاء

کثیر در برابر عمل قلیل در موضع خود تحقیق شده که صفت مبدأ و غایه دارد مثلاً غضب مبدأ آن غلیان خون قلب و غایه آن ایصال عذاب بر معضوب علیه ست و حیاً انکساریست که عارض میشود شخص را از خوف لحوق عار و غایه آن ترك فعل ست چون این مبادی از خواص اجسام و عوارض مادیات است و پروردگار تعالی و تقدس از چنین آثار منزه ست غایه این صفات که همان ایصال عذاب و ترك فعل ست اراده میشود درینجا نیز خداوند متعال در برابر بنده گان شکر میکند و شکور از اسما الهی میباشد، چون در خداوند کمال منتظر نیست تا طاعت بنهد آن کمال را فعلیت و در قیوم کائنات حاجتی متصور نیست تا عبادت بنده گان برفع آن حاجت انعام بحساب آید بلکه طاعت بنده سبب تزکیه خود بنده و تعالی روح او میشود، بناءً شکر او تعالی در برابر طاعات بنده گان قبول و اعطا ثواب جزیل در برابر عمل قلیل و اجر جمیل در قبال طاعت ناچیزست. نکته در تعبیر از قبول و اعطا بشکر همانا ترغیب بنده بطاعت و تشویق او به توجه به پروردگار است زیرا این کمال نوازش است که پروردگار با کمال بی نیازی خود را بصفت شاکر به بنده خود متجلی می سازد. زهی بنده نوازیت ای کریم بنده نواز .

اما شکر از دیدگاه تحقیق

حمد و شکر که مورد زبان و در مقابل نعمت باشد یکی ست و خداوند حمد را بخود اختصاص داده: الحمد لله ثنا خاص خداوند ست. جنس ثناء یا آن ثناء که شایسته خداوند ست یا همه افراد ثنا و ثنا های مستعمل بین مردمان هم بحقیقت ثناء خداوند ست زیرا همه مخلوق اوست پس شکر مشاهده الله (ذات با ملاحظه صفات) در آینه نعمت و درین خفایی نیست که چنین شهودی شخص را به تعظیم مجبور میکند و تعظیم اثر شهود قرار میگیرد. ضعف و قوت

تعظیم بر ضعف و قوت شهود عیار میشود .

اگر شاکر موفق میشود تا صفات الهی علم، قدرت، خلق، ... را در آینه نعمت مشاهده کند، آینه نعمت نیز ازین عظمت مشهود متأثر میشود و ادراک نسبت نعمت بسوی خداوند بر قدر و ارج نعمت میافزاید و درین مقام آیه کریمه (و احسن کما احسن الله اليك) «۱» نیکی کن چنانچه خداوند بتو نیکی کرده، بر روح شاکر متجلی و شاکر را به میدان امثال و فرمانبرداری فرا میخواند و آینه نعمت را آنقدر صیقل میزند تا شهود را کامل میسر سازد . جبرئیل علیه السلام از رسول الله «ص» سؤال میکند: فاخبرني عن الاحسان آنحضرت در جواب میفرماید ان تعبد الله كأنك تراه، اینکه خدا را پرستش کنی گویا می بینی او را .

شکر عبادت از معرفت خود نعمت و معرف حکمت آفرینش نعمت و عمل به مقتضای معارف حاصله که تزکیه غرائز نیز از آثار همین عمل ست .

مثلاً نان نعمت است گوشه از مبادی این نعمت را شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رحمه الله بما می آموزاند :

ابرو بادومه و خورشید و فلك در کارند تاتونانی بکف آری و بغفلت نخوری
می آموزیم که مجموعه نظام شمسی بکار افتاده تا اجزا مورد نیاز بدن را در نان فراهم سازد و آب و زمین نیز حیات نباتی را درین راستا یاری میکند و مواد ذخیره در اعماق زمین را بدانه ای که از آن نان ساخته میشود منتقل میکند و نان را شایسته غذای انسان میسازد .

حکمت آفرینش نان، حفظ صحت و بقا بدن ست. بدن در طی مسیر زنده گی استهلاك دارد که توسط غذا جبران میشود. اجزا و ذراتی که قوام بدن بوده و رو

بفنا میگذارد اجزا و ذرات تازه از خارج و از طریق مجاری غذا وارد بدن و جای ذرات فانی شده را میگیرد اما اگر این جای گزینی ها بی رویه باشد و بمقتضای حکمت آفرینش نان و بر اساس قانون عرضه بعد از تقاضا صورت نگیرد بلکه با اساس غریزه کاذب لذت از طعام صورت بگیرد، نعمت به نعمت و صحت به مرض و آنچه ممد حیات است به مضر حیات تبدیل میشود و به ضیاع نعمتی که باثر بکار افتادن مجموعه نظام شمسی و قوای زمینی بوجود آمده می انجامد و از همین جا سر بی کفایتی غرائز و نیاز به مهار ساختن و تزکیه شهوات آشکار و وجوب عمل بفرموده پروردگار تعالی و تقدس (کلوا و اشربوا و لا تسرفوا) واضح میشود (سبحان المدبر فی شئون خلقه) و این علوم و معارف و عمل به موجب آن ها شکرست و مسبوقه بیک سلسله توفیقات که هر یک نعمتی است الهی که ما را میرساند به مضمون این آیه کریمه :

(وان تعدو نعمت الله لا تحصوها) اگر بشمرید نعمت های پروردگار را نمیتوانند شمرده و همینکه بنده به منزل عجز رسید و به عجز خود شعور و آگاهی پیدا کرد، عنایت پروردگار او را در می یابد و در گوش دلش فرا میخواند: (ان الله غفور رحیم) خداوند آمرزنده و مهربان است و اعلام غفران و رحمت را بعناوین تاکید موشح میسازد و این شکر اصحاب مشاهده و ارباب علم ست، خواه معارف شان لمی باشد یا انی و از آثار این مقام است که میگویند: الشکر الغیبة عن الشکر « ۱ » شکر غائب شدن از شکرست و از همین جاست که ابو الحسین نوری رحمه الله میگوید :

سأشکر لا اني مجازيك منعماً لشكري و لكن كي يقال له الشکر
و اذکر ایام لسديك وحسنها و آخر ما يبقي علي الشاکر الذکر

شکر میگذارم نه برای پاداش نعمت بل بخاطر آنکه ادای شکر شده باشد و یاد میکنم ایام خوشی خود را نزدیک تو و آخرین اثر شکرگذاری یاد آورسته شکر به همین معنی ست که خداوند متعال کمی از بندگانش را شاکر میگوید: « اعملوا ال داود شکر او قليل من عبادي الشکور » « ۱ » عمل کنید ای آل داود شکر را و اندکی از بندگانم شاکر است .

اما این غیبت حضوری در پی دارد و این سکر محوی بدنبال میآورد گویا آن شهود خانه دل را شستشو و آن علم نهال طبیعت را تهذیب کرده و بعد از این شستشو و تهذیب بنده را بعالم اسباب و مسببات باز میگرداند « ۲ » و به ادا شکر مطالب از جانب منعم متوجه میکند و کیفیت شکر را باو تعلیم میدهد که شکر، صرف نعمت در مصارف شرعی و کفران امساک یا صرف در وجوه معاصی و می آموزاند که هر یک از قوای ظاهری و باطنی و جوارح و اعضا نعمتی ست و او باستخراج شکر خالص خدای را از ان مأمور و مطالب و می آموزاند که شکر هر یک علی التعین چیست مثلاً زبان نعمتی ست و نطق درو نعمتی شکر آن تلاوت قرآن و ذکر حق و اظهارنعمت و صدق و نصیحت و کفران آن کذب و بهتان و غیبت و شتیمت و ... و بهمین اسلوب سائر قوا و اعضای چشم و گوش و دست و پا ... و این همان علم به مقتضای حکمت وجودی نعمت ست و هم گامی با فطرت در نظام آفرینش .

در جمله عوامل نا سپاسی دو چیز بیش از دیگر اسباب باعث کفران شناخته میشود: ۱- عموم نعمت ۲- دوام آن. مثال اول شعب سبا که قبایل آن در یمن ساکن بودند و قرآن چنین میفرماید « لقد كان لسبأ في مسكنهم آیه جنتان عن

« ۱ » سوره سبا آیه ۱۳

« ۲ » ترجمه عوارف المعارف سهروردی ص ۲۸۵

یمن و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکرو له بلده طیبة ورب غفور» «۱» هر آینه بود قوم سبا را در جای سکونت شان نشانه مر ایشان را دوستان بود از جانب راست و از جانب چپ گفتیم ایشانرا بخورید رزق پروردگار خویش و شکر گوئید شما را شهری هست پاکیزه و پروردگار آمرزنده، وادی شان از دو طرف باغ و بستان بود و آنقدر هوای لطیف و مساعد داشت که حشرات گزنده از قبیل پشه و مگس موقعیت رشد نداشت و غریبه که وارد میشد و در لباس هایش شبش بود میبرد و میوه باندازه وفور داشت که زن سله را بسر میگذاشت و در کوچه ها عبور میکرد بدون آنکه دست بدرخت دراز کند سله از میوه پر میشد. ثروت مندان بر مساکین تطاول کردند و اغنیا بر فقرا فخر فروشی کردند و یکسان بودن استفاده از نعمت را برای خود عار شمردند و اعراض کردند که یک غریبه هم همان میوه را میخورد که ما میخوریم و یک مسکین همان هوای لطیف را استنشاق میکند که ما استنشاق میکنیم و طالب امتیاز اشرافی شدند، خداوند مجازات شان فرمود و سدعرم را در هم ریختاند و بساتین شان را بشوره زارها تبدیل و جای درختان میوه دار را درختان گز گرفت.

و نعمت دوم شان که امنیت در سفر بود و بیابان ها از یمن تا شام آباد و قرا متظاهر و متواصل بود تا جائیکه از یمن تا شام (۴۷۰۰) قریه مطابق روایات وجود داشت و مسافر عازم شام احتیاج به برداشتن توشه نداشت و چاشت در یک قریه و شام در یک قریه استراحت میکرد، نفوس فاسدهء شان این عموم نعمت را نیز کفران کردند و گفتند (رینا باعد بین اسفارتنا) «۲» خداوند دوری بیانداز بین سفر های ما، خداوند متعال مجازات شان کرد، نعمت امنیت در سفر را از

«۱» سوره سبا آیه ۱۴

«۲» سوره سبا آیه ۱۹

ایشان سلب و قزای مظاهره و متواصله را به بیابان های وحشت ناک تبدیل کرد و ایشان را برای آینده گان افسانه ساخت و پاره پاره و قطعه قطعه کرد ایشان را، قبيله بني غسان بشام آمد و در خدمت رومي ها ذلیل شد و قبيلهء ازوبه عمان آمدند و اوس و خزرج به مدینهء منوره که در آن هنگام بنام یثرب یاد میشد آمدند و بنی خزاعه به شهم رفتند این بود جزای کفران عموم نعمت و استکف از لطف عام پروردگار، نعوذ بالله من سؤ الحال.

اما مثال دوم که دوام نعمت بکفران آن کمک میکنند و از قدر نعمت میکاهد، بني اسرائيل من وسلوي را در تیه دریافت میکردند، چون به مدت (۴۰) سال دوام کرد، کفران کردند و گفتند هرگز صبر نمیکنم بر نوع واحد از طعام با آنکه پیغمبر بني اسرائيل را رهنمایی کرد که آنچه از دست میدهد اعلي ست و آنچه میگیرید ادني ست اما سودي نداشت (اهبطوا مصرافان لکم ماسألتهم و ضربت عليهم الذلة والمسکنة) «۱» فرود آئید شهر را به تحقیق داده شد برای شما آنچه سؤال کردید و زده شد برایشان ذلت و مسکنة.

اما تو ای مجاهد صادق! از طبقه اغنیا نبودي تا طغیان و برتری جویی ترا از عموم نعمت در رنج قرار دهد و یکسان بودن با فقراء ترا پریشان خاطر سازد بلکه تو از قشر مستمندان و از خانوادهء محرومان بودی که ماتریالیسم میخواست از عقد های تو در بر هم زدن مالکیت فردي استفاده کند و محرومیت های تو را که در نظام طبقاتي متحمل شده بودی وسیلهء برای گسترش مقاصد شوم و ویرانی دین اسلام قرار دهد و تو عصمت ملک و مال برادر مسلمانان را که از اسلام عزیز آموخته بودی، محترم دانسته خواستهء کمونست را رد کردی و کید دشمنان اسلام را بخود شان برگردانیدی (لا یحییح المکرالسیئ الاباهله) و

«۱» سوره بقره آیه ۶۱

عليه الحاد که در کشورت سایه شوم خود را گسترده بود قیام کردی و جهاد کردی تا کلمه کفر را بزمین انداختی و کلمه خدا را بلند کردی و این در حالی بود که خواهشات نفسانی تو را وسوسه میکرد و هم داستان با کفر اغوا میکرد که هی دولت ملک فلان را از و میگیرد و بتو میبخشد و این همان کس است که بتو ستم ها روا داشته و مال فلان را بتو میدهد و این حلال است و درین باره دلایل مزخرف ارائه میکرد و تو به نیروی ایمان هم به هوش های باطنی جهاد کردی و هم با جنود کفر بیرونی هم لوائی جهاد اکبر را بدوش میکشیدی و هم لوائی جهاد اصغر را، «۱» زهی بهمت تو میگیرند در هرات دهی بود بنام سروستان که از شادابی و سرسبزی بخصوصی برخوردار بود، طبق قانون نام نهاد اصلاحات اراضی بیکی از دهاقین هشت جریب زمین دادند اما همین دهقان سلاح در دست و برای قتل مامور توزیع بجهتجوی وی خانه بخانه مشغول بود که همین مامور موضوع وزارت نام نهاد اصلاحات اراضی بکابل گزارش داد. با این ایمان و این پاک طینتی چه طور امکان دارد که از تو کفران نعمت سرزند بلکه این اشغال کشورت بوسیله کفار و این سلطه الحاد در سرزمینت مجازاتی بود که پروردگار اغنیا را بآن مؤاخذه کرد و اذاردنا ان نهلك قرية امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا «۲» چون خواهیم هلاک کنیم دیهی را می فرمائیم به سر کشان آن جا یعنی آنچه خواهیم پس نافرمانی کردند ثابت شد بران دیهه وعده عذاب، پس بر هم زدیم ایشان را بر هم زدنی چون سنت الهی بر آن است که عذاب نیک و بد را فرا میگیرد (و التقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلمو منکم خاصة) به پرهیزید از فتنه که عذاب آن تنها به ظالمین

«۱» انظر بحديث رجعتنا من الجهاد الاصغر الي الجهاد الاكبر

«۲» سوره اسراء آیه ۱۶

منحصر نمی ماند بلکه بی گناهان را نیز فرا میگیرد اما باز هم تو بودی که فرمان پروردگارت را بگوش جان شنیدی و علم جهاد را علیه الحاد بر افراشتی و توفیق خداوند متعال ترا یاری کرد و کفر را شکست جهانی دادی (و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.) «۱» جمهوری های مسلمان مجاور را از سلطه الحاد نجات دادی اروپایی شرقی را از نظام فلاکت بار کمونیزم رها ساختی رهبران کریمین برگزیده گان لعنت کردند و بدامن امپریالیسم سرمایه داری پناه بردند، حل مشکل قاره آمریکا را از ناحیه کویا پیشکش کردند تا شاید آمریکا او را از پنجه گیرایت نجات دهد.

(و یحی من حی عن بینة) «۲» تا هلاک شود آنکس که هلاک شده بعد از قیام حجت و زنده شود آنکس که زنده شده بعد از قیام حجت.

در رابطه به مثال دوم که دوام نعمت و یکنواختی عامل کفران میشود ای مجاهد اخلاق متعالی تو مصداق (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) «۳» به تحقیق ما آفریدیم انسان را در بهترین صورت بوده و اخلاق متسافل بنی اسرائیل مصداق (ثم رددناهم اسفل سافلین) «۴» بعد ما رد کردیم او را در پست ترین پستی ها نعمت سلامت فطرت را تو نسل بعد نسل و جیل بعد جیل بارث گرفتی در حالیکه بنی اسرائیل را استدلال قبطیان، به پستی هوان و عجز و ذلت انداخته بود، ندای شوم انا ربکم الاعلی فرعون مصر مشاعر بنی اسرائیل را فرا گرفته بود و تو در قله های رفیع میهنت جز به پیشگاه پروردگار یکتا بر نزد کسی سر فرود نیاوردی و گنجینه راد منشی و مناعت را دست نخورده از

«۱» سوره انفال آیه ۱۷ ترجمه نیافگندی آنچه افگندی مگر خدا افگند خطاب به پیغمبر

«۲» سوره انفال آیه ۴۱

«۳» «۴» سوره تین آیه های ۴ و ۵

نیاکانت گرفتی تا هم چنان دست نخورده بآیندگان بسپری. پس با این خصال و سجایا که تو داشتی و داری نه آنکه دوام نعمت عامل کفران نمی شود بلکه این دوام عین مزید نعمت و از آثار شکر تو بوده تا که کفران اغنیا و مترفین ترانیز به رنج و عنا مبتلا کرد بر خلاف دوام نعمت بنی اسرائیل در صحرائی تیه که در آن حکمت های الهی نهفته بود و از جمله انقراض نسل حاضر و وجود نسل جدید که در مدت چهل سال کامل شد .

پیش ازین گفته شد که شکر عبارت از مجموعه علم و عمل است (شناخت نعمت، شناخت حکمت تکونی و عملی به مقتضای این دو شناخت) پس ای مجاهد ای خریدار رضای پروردگار! ترا بگوشه از نعمت هایت متوجه می کنم.

ای ارمغان آور آزادی! تو خودت مجموعه از نعمت هستی اما خودت را نشناختی، این اقبال ست که ترا شناخته و در باره ات چنین میسراید :

بی خبر خود راز خود پرداخته ممکنات خویش را نشناخته

هستت دارای دل و غافل ز دل تن ز تن اندر فراق و دل ز دل

نعمت های يك انسان داخلی ست که در سلول های بدن و جوهر لطیف روح او جای دارد و خارجی ست که بیرون از حقیقت بشر است سر آمد نعمت های داخلی عقل است عقل بر دو قسم است عقلی که از محاورت نفس اثر پذیرفته و بفضولها روی آورده و ملکات رذیله او را از مشاهده اسرار وجود و معارف ربانی محجوب ساخته و عقلی که با فطرت هم نشین گشته و به کسب ملکات جمیله شاهد انوار قدسی و قلبش مطلع اشعه ملکوتی و مرکز رشد اوصاف شایسته انسانی از قبیل صداقت، شجاعت، عفت، مروت و سائر فضایل آدمیت گشته قسم دوم عقل در وجودت ذخیره و سراپای تو را فرا گرفته و این عقل رحمانی نه آنکه مخالف کاوش اسرار طبیعت نیست بلکه خواهان سیرو سیاحت

در نظام بدیع آفرینش و این را شهود جمال حق در آینه آفاق و انفس میداند (سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) « ۱ » زودست که ما نشان دهیم ایشان را نشانه های خود را در آفاق و در نفس های شان تا ظاهر شود برای شان که اوست حق.

و چنین عقلی مورد ستایش قرار گرفته (و یتفکرون فی خلق السماوات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا) « ۲ » و فکر میکنند در آفرینش آسمان ها و زمین و میگویند پروردگار ما نیافریدی این را باطل .

و از رسول الله «ص» به ثبوت رسیده که وقتیکه به نماز شب و راز و نیاز با خداوند عزوجل بر میخواستند باسما نظر میکردند و این آیه کریمه را تلاوت میکردند (ربنا ما خلقت هذا باطلا) و در حدیث مرفوع از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها آمده در باره آیات ثمانیه جمع آمده در آیه ۱۶۴ سوره بقره (ویل لمن لا کها بین لحييه و لم یتفکر فیها) دوزخ ست جای کسیکه ابن آیه را بین دو فك خود بگرداند و به معانی آنفکر نکند در روایتی (ویل لمن قراء هذه الاية لمج بها) دوزخ ست جای کسیکه بخواند این آیه را و فکر نکند و اعتبار نگیرد و در اثر آمده تفکر ساعة غیر من عبادة سنة، فکر کردن يك ساعت بهتر از عبادت یکسال. علما در معنی حدیث گفته اند ثمره عبادت، ثواب و ثمره فکر، معرفت او تعالی ست و شکی در بهتری دومی نمی باشد .

کاوش اسرار طبیعت و دانستن حکمت تکونی هر يك از مواد آن و عمل بموجب این دانش، عین شکر مطلوب در برابر این نعمت هاست مثلا نفت نعمتی ست کاوش این ماده و تحقیق در آنچه ازین ماده بدست و بکار بستن این

« ۱ » سوره حم السجده آیه ۵۳

« ۲ » سوره آل عمران آیه ۱۹۱

دانستنی‌ها شکرست و چشم پوشی درین موارد ضیاع نعمت عقل و ضیاع نعمت هائیکه بوسیله عقل از آن‌ها استفاده میشود را در پی دارد، این همان عقلي ست که با والهام شد آتش بیفروز تا از سردی زمستان وقایه شوی و از نور آن در تاریکی استفاده کنی و در پختن غذا ترا یاری کند حالا الهام میگیرد نفت را استخراج کن، برق را در خدمت خود قرار ده این همان عقلي ست که با والهام میشود زمین را بوسیله گاو آهن شق کن و دانه بیفشان تا گندم بروید و غذای بدنت تهیه شود، حالا الهام میگیرد بوسیله تراکتور زمین را شق کن و دانه بیفشان، هیچ فرق در عقل و الهام نیست، فرق در نحوه استفاده آن ابتدایی و این رشد یافته، آن ساده و این علمی. آری عقلي که این وسیله را اختراع کره بینش آن در همین جا محصور و به همین قانع شده و بما فوق حسن نیاندیشیده و راه نیافته، اما عقل تو با آنکه استعداد این اختراعات را دارد متمسک بعروة الوثقی غیب ست و این رابطه احترامات تو را در مسیر حکمت آفرینش قرار داده و مانند کشتی نوح تحت نظر (و اصنع الفلک باعیننا) و وسیله نجات انسانیت می سازد اگر عقل محمود تو نیرو گاه اتمومی بسازد، در خدمت مصالح آفرینش، عمران و آبادی بیار میآورد و اگر عقل محصور او نیرو گاه اتمومی بسازد در خدمت هوا و هوس، خرابی ویرانی بیار میآورد. با آنکه او مدعی تمدن و ترا بدوی و وحشی میخواند و واضحترین دلیل درثبوت این فرق جهاد اسلامی تو و کشور گشانی او، تو هم بشبه قاره هند رفتی، انگلیس هم باین سر زمین آمد، تو زنده شان کردی و او بمیرانید، تو عزیزشان کردی، او خوار شان کرد، توبت سومنات را از ایشان گرفتی، او کوی نور را به یغما برد، تو مکارم اسلامی بایشان هدیه دادی، او کار خانه افیون سازی و فساد اخلاقی، تو باقی ماندی و او فانی شد (ما عندکم ینفدو ما عند الله باق) آنچه از شماست فانی میشود و

آنچه از خداست باقی می ماند. و این عقل با هم یاری فطرت اوصافی در وجودت تربیه کرده مثل شجاعت، مروت، صداقت، عفت و غیرها و این‌ها صفات کمال در نفوس انسانی است که نخبه گان بشر برای تحصیل آن مجاهدت ورزیده اند اما پروردگار حکیم دیارت را برای رشد این فضایل آماده ساخته (الله یختص برحمته من یشأ واللہ ذو الفضل العظیم) « ۱ » خداوند خاص میکند برحمت هر کسی را که بخواهد و خداوند صاحب بهره بزرگ است شکر این نعمت‌ها (اوصاف)، در مسیر حکمت تکوین قرار دادن و بکار بستن در موارد تعیین شده از جانب خدای حکیم تعالی و تقدس (الذین اذا بغی علیهم هم ینتصرون) انسان‌های شایسته آنانی هست که وقتی که برایشان سرکشی شود انتصار میکنند، این در جانب تفریط. (و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس واللہ یحب المحسنین) این در جانب افراط، غریزه خشم که درین محدوده قرار بگیرد و باین طریق تعدیل و تهذیب شود شجاعت و در مسیر حکمت آفرینش قرار میگیرد و عین شکر نعمت است.

و همچنین سائر اوصاف و مکارم متعالیه که نعمت‌های داخلی ست اما نعمت‌های خارجی که آفاق کشورت را فرا گرفته و در دشت و دامن میهنت مأوای گزیده فزون تر از انست که در صفیحاتی چند گنجانده شود اما اجمالاً توجه ات را معطوف می‌کنم: قبلاً تذکر داده شد که بر یکی از کوه پایه‌های کشورت ایستاده شو و نقشه طبیعی افغانستان عزیز را پیش چشمت قرار ده و مطالعه کن که پروردگار مهربان تعالی و تقدس چه گنجینه در اختیار قرار داده و تا چه حد تو را نوازش کرده و امتیاز داده در مجموعه وطنت ارتفاعاتی بگیر که آب را از آسمان فرا گرفته و به چهار گوشه خانه ات سرازیر ساخته

و بقیه تلول و دشت های هموار حاصل خیز رود خانه های مستعد سد سازی بهزینه اندک و بازو های توانای جوان که این نیروی انسانی منتظر تهیه کارهست و بلاقوه بحیث نعمت هائیکه در جهان نظیر ندارد در اختیار توست که اگر تو شکر این نعمت ها را بجا آری و در مسیر حکمت تکوینی قرار دهی علاوه بر آنکه رضای پروردگار را کسب خواهی کرد برای وطنت آن محاسن را جمع خواهی کرد که تعبیر از آن قبل از وقت است. این بود نمونه از آنچه از نعمت ها در روی زمینت نه تنها من بلکه همه می بینیم اما آنچه از نعمت ها در زیر زمینت مخزون است و وظیفه متخصصین فنی است که تو را بدفائن و خرائن ملکت رهنمایی کند و به همت تو به عمران و آبادی بذل مساعی کند. نعمت هایی که از بیرون فرا میگیری آنچه بعمل و اخلاق مربوط است از کتب فقها خود که وطنت در دامن خود تربیه کرده بیاموز امثال و لوالجی و نسفی و قدوری شکر الله تعالی سعیهم و آنچه بعرفان مربوط است از پیر هرات (خواجه عبدالله انصاری) و امثال او بیاموز و بیندیش که ابن سیرین رحمه الله میگوید: ان هذا العمل دین فالنظرواعمن تأخذون دینکم، این علم دین است به بین از چه کسی دین خود را میگیرید، لکن لوح آینه فقه و عرفان تو را غبار عادات و رسوم مکدر ساخته، همت کن تا غبار را بزدایی و آینه ات را صیقل دهی. نور فقه حنفی در ظلام عادات و رسوم متواری شده و هاله از تعصبات و خرافات گرداگرد آن را فرا گرفته، عبادات تو پیکر بی روح گشته. لختی به مطالعه کتاب اسرار الصلوة امام غزالی رحمه الله تعالی مشغول شو تا در کالبد بی جان عبادتت روح تازه دمیده باشی، ساعتی حکمت التشریح را با معان نظر بیاموز تا نظام تشریح را هم آهنگ با نظام آفرینش دریابی و از این دانش مشعلی فرا راه عمل کرد شبانه روزیت قرار ده تا با بصیرت به صراط الذین انعمت علیهم که

در هر شبانه روز چندین مرتبه از خدایتعالی رهنمایی بآن را میطلبی گام بر داری و سر (قل هذه سبیلی ادعو الله علی بصیرة انا و من التبعتنی) « ۱ » بگو همین است جز این نیست که میخوانم بسوی پروردگارم بر بینایی من و پیروانم، برایست مکشوف شود و نشاطی که وضو در روح ایجاد میکند غنیمت شمار تا معنی گفته، حضرت شیخ شرف الدین بخاری رحمه الله تعالی را:

چون بیاری طهارت ظاهر باطنت نیز حق کند ظاهر

درك کرده باشی و این همه رنج را که در طلب آب و شستن اعضا متحمل میشوی بر سبیل یک عادت نبوده بلکه از قبیل عبادت باشد و این نشاط که از وضو در روح بوجود آمده و دلت رامستعد مشاهده بزرگی و کبریاء خداوند ساخته وسیله ذوق و حضور ساز و بگو (الله اکبر) خدا بزرگ است تا ملک از درونت ندا سر دهد که (صدقت) راست گفتی، باطنت شاهد کبریاء خدا و زبان ترجمان دل است.

ان الكلام لفي الفئواد و انما جعل اللسان علی الفئواد دلیلاً
به تحقیق سخن در دل است و جز این نیست که گردانیده شده زبان بر دل دلیل و این نشاط از خود گسستن و مظاهر امکانی را بفراموشی سپردن است و پیوستن اثر جذب معبود که جذب من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین « ۲ »
تحقق مییابد و معراجت آغاز میشود و تور ابعالم دیگر میکشند؛
آدمی در عالم خاکی نمی آید بچنگ عالمی از نو بیاید ساخت و زنو آدمی « ۳ »
این سر آغاز همان وضو و نماز است که لسان الغیب عارف شیرازی قدس سره میگوید :

« ۱ » سوره یوسف آیه ۱۰۸

« ۲ » حدیث منبع آن در حافظه ام نیست

« ۳ » حافظ

من همان دم که وضوء ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
و در جای دیگر میگوید :

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که بآبی نخورد طوفان را
و ابو المعانی عارف هندی میگوید :

بخاک خود تیمم ساحل امن دگر دارد
مشو چون زاهدان طوفانی آب طهارت ها

این همان وضو و نماز است که حضرت شیخ الاکبر محی الدین ابن العربی
قدس سره میفرمایند :

توضاً بماء الغیب ان کنت ذاسر والا فتیمم بالصعید والصخر
وضو کن بآب غیب اگر صاحب سر هستی والاتیمم کن بخاک و سنگ
و قدم اماما کنت امامه وصل صلوۃ الفجر لا اول العصر
پیش کن امامی را که تو امامش بودی و بخوان نماز صبح را با اول عصر
فهذه صلوۃ العارفين برهم فان کنت منهم فانضح البر بالبحر
این نماز عارفین به پروردگار شان هست اگر هستی از ایشان پس خلط
کن خاک را بدریا .

بار خدایا! اگر شایسته چنین مقام نیستم بسابقه بنده نوازیت عنایت فرما تا
نمازی بخوانیم که شایسته قبول تو باشد :

میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول ای که در ساخته ای قطره دریایی را
ای مجاهد! ای قرة العین مکتب عرفان و سلوک، ولایت در کشورت پی
ریزی شده و میهن، ولی، عارف، سالک در دامن خود تربیه کرده تا جائیکه مثل

معروف مانده (غزنی جای اولیاء هرات خاک اولیا) اما امروز مجموعه از عادات
و رسوم که در کسوت خرافات عرض اندام کرده بیش نیست: مشق حق کردند و
فرد باطلی آراستند .

و این دگر گونی از قبل شروع شده، حضرت عارف نامی مولانا عبدالرحمن
جامی قدس سره چنین شکوه سر میدهند :

حذر از صوفیان شهر و دیار همه نامردمند و مردم خوار
کار شان غیر خواب و خوردن نه هیچ شان فکر روز مردن نه
هر یکی کرده خانه دیگر نام آن خانقاه یا لنگر
دیگ دان کنده دیگ بنهاده کرده الات مطبخ آماده

ای عزیز! جمعی حرفه ای بر این مکتب انسان ساز مسلط گشته و دکان ها
باز کرده و از فقر علمی اجتماع استفاده کرده خود را بحیث طبیبانی که از
انفاس شان مریضان شفا مییابد بر مردم عرضه میکنند و نه آنکه دست رنج
مردم را به یغما میبرند که استعداد مردم را تباه و مردم را از علم و دانش دور
میکنند و جامعه را در منجلاب خرافات غوطه ور ساخته وجهه عرفان و سلوک
رامشوه میکنند .

درینجا کلمات ولی، عارف، صوفی بررسی اجمالی میشود ولی از ماده
ولایت در وضع اولی به معانی متعدد اطلاق میشود از قبیل ناصر، متصرف در
امور، دوست، قریب، عارف از معرفت از خاندان علم، فهم، فقه و غیره. فرق بین
معرفت و علم طبق تحقیق علامه تفتازانی رحمه الله تعالی علم بر کلی و بسیط
و سبق جهل را نمیخواهد بر خلاف معرفت بناءً اطلاق عارف بر خداوند تعالی
نمیشود زیرا علم او تعالی مسبوق به جهل نیست تصوف در صورتیکه عربی
باشد از ماده صوف گرفته شده، تخصص اطلاق بر این طایفه زیرا به پوشیدن

پشم امتیاز داشتند، حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره میفرماید :

ایکه در بر میکنی پشمینه را پاک ساز از کینه اول سینه را

یا از صفا مشتق شده، وجه تخصص اطلاق باین طایفه با اثر تحمل ریاضات و مجاهدات بواطن شان از لوث کدورات صاف میشده .

در مصطلح مسلمین سید محمد امین شامی قدس سره در کتاب مشهور خود رد المختار، عبارات ذیل را نقل میکند : الولي من توالى طاعاته من غیر تخلل معصية ولي كسيست که پیای آمده طاعات او بدون در میان آمدن معصیت . الولي المقبل علي الطاعات المعرض عن الشهوات . ولي كسيست که روی بر طاعات و روی گردان از شهوات است . با آنکه شناخت ولي مشکل ست زیرا حامل سر خداوند تعالی ست و درك اسرار خداوند مشکل اما تو ای عزیز عرفان و سلوك را بر این تعاریف عیار ساز تا واجب خود را انجام داده باشی و دریابی که آنچه رائج ست طریقه جنید و با یزید نیست. آنحضرات قدس ارواحهم مریضان روحی را تداوی میکرده و مریضان جسمی را با طباً ارجاع میکرده و بر سنت الهی از ترتیب اسباب بر مسیبات عمل میکرده .

آیا درین عصریکه کاوش فن طب باوج خود رسیده که محققین این را مقدمه نزول عیسی علیه السلام میدانند برای شخصی در لباس ولي جائزست که مریض جسمی را از طبیب منصرف و بدعا خوانی مشغول کند .

بلي رسول الله «ص» فرموده: ان احق ما اخذتم عليه اجرا كتاب الله و جمعي از صحابه رضي الله عنهم در سفری لدیغی (مار گزیده) را بفاتحة الكتاب رقیه کردند و بعد از ترده و استفتا از حضرت رسالت «ص» مجاز با استفاده شدند و با نفاس گرم اولیا مریضان جسمی شفا یافتند و این را بوراث انبیا انجام دادند اما برای اینان دلیل نمیشود که دکان ها باز کنند و مریضان

جسمی را از اطباء باز دارند و ازین راه ثروت اندوزی کنند، مولانا جامی چنین میفرمایند :

دزدی و راه زنی بهتر از این کفن از مرده کشی بهتر ازین
تف بر این صورت و سیرت که تراست تف بر این عقل و بصیرت که تراست
این نه صوفی گری و درویشی ست نا مسلمانی و کافر کیشی ست
از هیچ يك از بزرگان منقول نیست که بدون ضرورت در نظم کائنات از ترتیب اسباب بر مسیبات اخلال کرده باشند و با آنکه دارای قدرت های فوق طبیعی میشدند مثل انسان های عادی زنده گی میکردند .

هر کرا اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

نقل میکنند که سالکی نزد عارفی آمد تا اسم اعظمش بیاموزد، عارف متوجه شد که استعداد حفظ قدرت اسم اعظم را ندارد، از آموزش تعلل ورزید و امروز بفردا میکرد، سالک دریافت که عارف حاجت او را روا نمیدارد، يك صبح به عبادت خانه او حاضر شد و آله جارحه بدست گرفته عرض کرد: یا اسم اعظم بیاموز یا خود رامیکشم، عارف چاره اندیشید و او را ببازار فرستاد. چون از بازار برگشت ازو پرسید که در بازار چه دیدی که خشم را بر افروخته باشد، گفت: پیر مردی ضعیف را دیدم که الاغی را بار هیزم کرده و برای فروش آورده بود سپاهیان حاکم آمدند و الاغ را با بار هیزم برند و بعد از تخلیه الاغ را آوردند تا تسلیم پیر مرد ضعیف کنند، آنقدر آن پیر ناتوان را لت و کوب کردند تا ناتوان ترش ساختند، عارف پرسید که آن پیر مرد چه عکس العمل کرد، سالک گفت با کمال رضا و خونسردی راه خود را در پیش گرفت، عارف به طالب اسم اعظم گفت: همان پیر مرد مرشدم در اسم اعظم ست که اسم اعظم را از و آموخته ام، طالب فکر کرد و از طلب اسم منصرف گشت. اولیا و عرفا قدس الله ارواحهم

پاك، زهي به چنين تجارتي .

و بیش ترین افرادی که این مکتب انسان ساز را ویران و وجهه عرفان را مشوه ساخته اخلاف عارفین هست که بسبب صلاح اجداد شان مورد پذیرش عامه و مردم بیش تر باینان گرایش دارند و رسول الله «ص» در معامله با اینان سه مرحله تعیین فرموده و این موضوع را بحديث مبارك «ص» پایان میدهم عن ابن مسعود قال قال رسول الله «ص» ما من نبي بعثه الله في امته قبلي الا كان له في امته حواريون و اصحاب يأخذون بسنة و يقتدون بامرهم ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون مالا يفعلون و يفعلون مالا يؤمرون فمن جاهدكم بیده فهو مؤمن و من جاهدكم بلسانه فهو مؤمن و من جاهدكم بقلبه فهو مؤمن وليس وراء ذلك من الايمان حبة خردل (رواه مسلم)

ترجمه : از ابن مسعود گفت گفت رسول خدا «ص» نیست هیچ پیغمبری که فرستاده خدا او را در امتش پیش از من مگر بوده مر او را امتش جامه سفیدانی و اصحابی که میگرفتند بسنت او و اقتدا میکردند بامر او بعد خلافت کرد بعد از ایشان اولاد هایی که گفتند آنچه نمی کردند و می کردند آنچه را مأمور نشده بودند کسیکه جهاد کند با ایشان بدست خود او مؤمن ست و کسیکه جهاد کند با ایشان بزبان خود و کسیکه جهاد کند با ایشان بدل خود او مؤمن است و نیست بعد ازین از ایمان دانه سپندی (روایت کرده این حدیث را مسلم رحمه الله تعالی و شکر سعیه .)

ای مجاهد! ای مایه شرف! برای قیامت در برابر تهاجم کمونیزم عنوان انقلاب اسلامی داده میشود اما این نیاز به تحقیق دارد زیرا کلمه انقلاب یعنی زیرو رو شدن، انقلاب در جامعه به تحولی اطلاق میشود که مبانی قدرت نظام جامعه بعد از استقرار در هم کوبیده شود، نقطه های اوج از قبیل نقطه های

در تأمین ضرورت های زنده گی از سنن او تعالی در نظام آفرینش پیروی میکردند و به مکاسب طیبه امرار معاش میکردند و به القاب کسب شان مثل عطار، حداد، دقاق و غیره شهرت داشتند و اهم و اجبات را تهیه حلال میدانستند که در تزکیه روح و نورانیت باطن اثر دارد نقل ست که نور باطن از ابراهیم ادهم رحمه الله تعالی گرفته شد برای دریافت گم شده بهر وسیله متوسل شد اما گم شده خود را نیافت تا که به مسجد اقصی مهبط وحی رفت بعد از نماز عشاء که متولیان مسجد را تخلیه میکردند او خود را در گلیمی پیچانده پنهان شد. شب که ملکوت داخل مسجد شدند یکی بدیگری گفت: بشر در مسجدت دیگری گفت آری ابراهیم ادهم ست که لذت عبادت را ازو گرفته اند، حضرت ابراهیم ادهم به مجرد شنیدن از جا بر خاست و گفت برای خدا بگوئید که سبب چه بوده؟ گفتند: تو وقتی خرما می خریدی، يك خرما از ترازو افتاد، تو بفکر آنکه مال تست آن را خوردی، و بال آن خاموشی نور باطنت بود، حضرت به بصره آمد و از فروشنده یاورته آن استحلال خواسته گم شده خود را باز یافت .

حتی گفته شده که عارفین حلیت مأكول و مشروب را در تعاطی تا هفت دست مراعات میکردند. اما امام شعرانی قدس سره این امر را از منع خاصه الهی بر پیشینیان دانسته و فرموده که ما از سه دست بیش مراعات کرده نتوانستیم و این بدون کشف از دیگر طریق میسر نیست .

همه بزرگان در کسب حلال توجه داشتند. صحابه رضي الله عنهم از غنائم جهاد با آن احتیاطی که در تاریخ ضبط شده امرار معاش میکردند و تابعین باحسان رضي الله عنهم از مکاسب طیبه ضرورت های زنده گی را تأمین میکردند، امام ابو حنیفه رضي الله عنه تجارت میکرد، چه تجارت

سیاسی، عرفانی، اقتصادی، اجتماعی بزیر کشیده شود و سیاستی دیگر، عرفانی دیگر، اقتصادی دیگر جایگزین آنها شود اما این در افغانستان تحقق یافت، بوجود آمد، خیر. افغانستان يك كشو اسلامي بود مورد تهاجم كفر و الحاد قرار گرفت مسلمین نه پذیرفت، برای دفاع از اسلام لواء جهاد بر افراشت، ملت برای حفظ ناموس اسلام مقاومت کرد اما این تو بودی که این سفینه را بساحل نجات کشیدی و این کاروان را به منزل رساندی و بآب ایمان تو کاخ های الحاد در سطح جهان از هم فرو پاشید .

ای مجاهد! ای ارمغان آور فخر و سربلندی! وقت آن فرا رسیده تا علل و اسباب تهاجم كفر را در جامعه اسلامي خود جستجو کنی و این مسلط شدن كفر را بر فرموده پروردگارت جلت عظمته عیار ساز (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بانفسهم) خداوند تفسیر نمی دهد احوال قوم را تا تغییر ندهند احوال نفسانی خود شان را/ فکر کن که زمینه ساز خشم خداوند در تهاجم كفر بر جامعه توچه بود زیرا پروردگار عم احسانه فرموده که (ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتتم) چه میکند پروردگار بعذاب شما اگر شما شکر کنید و ایمان داشته باشید . بلی آیات قرآن علل و اسباب را برای ما چنین توضیح میکند (و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرنا ها تدمیرا) وقتی اراده ما تعلق گرفت تا هلاک کنیم قریهء را امر می کنیم مرفهین را تا فسق کنند در قریه پس الزام شود بر ایشان حکم ما پس ویران میکنیم او را بویران کردنی و نیز میفرماید عزمن قائل (ما كان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیہ حتی یمیز الخبیث من الطیب) نیست که پروردگار بگذارد مؤمنین را بر آن حالی که شما بر آن هستید تا جدا کند ناپاک را از پاک/ احادیث رسول خدا «ص» ناظر بر این موضوع است: اذا وسد الامر بغير اهله فانتظرو الساعة ای

ساعة هلاك الامة زیرا الف لام برای عهد ست و معهود همان ساعة هلاك امت ست بلی؛ آفرینش نظم میخواهد و نظم موقوف بر استعمال مواهب الهی در موارد تعیین شده میباشد. کارها بایست باهل سپرده شود يك طیب باید به تشخیص مرض و شناخت دوا علم کافی داشته در غیر این صورت مریض هلاک میشود، اسباب و آلات رفاه مردم در اختیار کسی گذاشته میشود اگر او عمل قارونی انجام میدهد بخشم خداوند مواجه میشود . بالجمله آنچه را منجی جهان بشریت برای هدایت جامعه بشری علامت گذاری کرد بایست بکار بسته شود و بآن عمل شود .

پس ای مجاهد! ای ارمغان آور آزادی! تو یکدم چشم باز کردی کشورت را اسیر پنجه خونین حیوان درنده (ابر قدرت شرق) یافتی چاره نداشتی جز اینکه سلاح آهنین را بدست بگیری یعنی ضرورت ترا مجبور کرد که از مرحله سوم علم، عمل، آهن، جهاد را شروع کنی، اینک آغاز کردی، خوب انجام دادی، جوانمردانه بواجب خود عمل کردی، مرجبا بایشارت، زهی به فداکاریت، ملکوت آسمان هم نوا با صالحین ساکن کره زمینت را تحسین میکنند و بر بازوی توانای تو بوسه میزنند، همت کن و جهاد علمی را آغاز کن، سر زمینت را از موجبات خشم خدا که در پرتو آیات قرآنی و احادیث نبوی «ص» علامت گذاری شده، پاک ساز زیرا گفته اند التنقیة قبل التنمیة پاک سازی پیش از نیرو دادن ست و سپس ذخائر عرفان اسلامي خود را از کتب مدفون شده در ویرانه های کشورت و یا در سینه های صالحین مردمت بیرون کشیده، در معرض استفاده قرار ده و مطمئن باش که ازین ناحیه غنی و ثروت عظیمی در اختیار داری و درین موقف از دانش دیگران بی نیاز هستی بناً از تقالید وارده سخت پرهیز کن، چنانچه ثروت های طبیعی که مبدأ فیاض تعالی و تقدس برایت در سر زمینت

مخزون ساخته بسیارست که تو را از بیگانه گان بی نیاز میسازد. اما درین موقف میتوانی از اختراعات شان استفاده کنی و جوانان خود بعلوم و دانستی مجهز سازی و از ذخایر طبیعی سرزمینت بهره برداری کنی زیرا پروردگار این ذخایر را برای تو آفریده (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا) آن خدائست که آفریده برانی شما آنچه در زمینست همه و در تو استعداد استفاده را آفریده، از چنان استعدادی بر خوردار هستی که کودکان تو در دبستان هجرت گاه ها و مکاتب مناطق خانه بدوشی با آن قیافه های رقت بار شاگردان اول میشوند و نبوغ شان معلمین را بحیرت وامیدارد و اینان مردان فردای کشورت هستند پس با چنین سرزمینی و با چنین جوانانی آینده خوبی در انتظار تست.

ای عزیز! همت کن و این همه استعداد را بکار بند تا جهاد مسلحانه را کامل کرده باشی و ثمره آن را جمع آوری کرده و در غیر این صورت جز کفران نعمت و پایمال شدن خون شهدا و هدر رفتن مساعی جمیله چیز دیگری حاصل نخواهد بود.

من آنچه شرط بلاغ ست با تو میگویم تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال

